

دلیل العارفين

استحضر شد و پشت

که ملفوظات ملک الشایخ سلطان الماسک به منہاج التیقین قطب الاولیا
شمس الفقرا ختم المستدین خواجہ حسین الملمة والیدرج حسن بنجری نور المصطفی

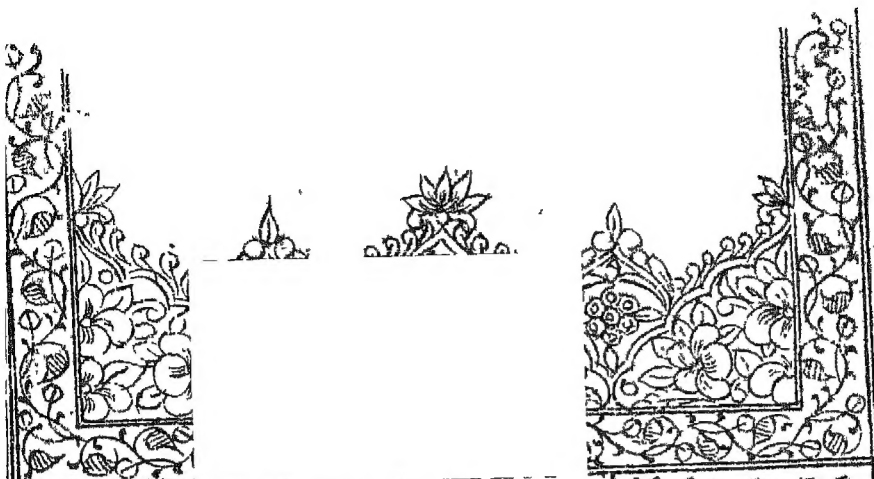


جمع کرده حضرت

مقتدای العارفين بن بده اکامین سلطان الاولیا قطب الاقطاب
خواجہ قطب الدین نجیبیہ کاکلی اوشی قدس سرہ تعالیٰ مترو الخیر

برای افادہ طالبان علم تقوی

در مطبع می نشانی نشو و نما کان بو جلی بن معین ابن جہان شد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این صحیفه علوم ربانی و این نفوس قربانی از کلمات جان پرور ملک المثنی سلطان الماسکین
سراج الحقین قطب الاولیاء شمس الفقراء اتم المتسدين معین الله والدین حسن بنجری فی الله مقدر
شعبه می آید جمع کرده شده درین مجموعه که نام اوست و لیل العارفين نبشته آمد و قسم بدین
قسم اول در فقر و صواب قسم دوم در کتوبات و تسبیح قسم سوم در اورد و جز آن قسم چهارم در
سلوک و فوائد آن توفیق الله تعالی الحمد لله علی ذلک تبارک و تعالی ما جیب دم قدره سده این عشق و شهادت
قسم اول روز پنجمین مجلس اول در روشنی بحیف ضعیف یکی از سالکان اورا بنده گان ملک المثنی
سلطان الماسکین الملقب قطب الدین بختیار اوشی چون دولت پای بس آن فلک شاه دستگاه و عباد
بمسجد امام ابوالمیث سمرقندی حاضر شد بهان زمان بشریت نعمت مشرف شدم و کلاه چهار ترکی از تاج
صفیاء بر سر این ضعیف زینت یافت الحمد لله علی ذلک و آن روز شیخ شهاب الدین محمد سهروردی و
شیخ داود کوفانی و شیخ یرقان الدین محمد حشمتی و شیخ تاج الدین محمد صفایانی یکجا حاضر بودند سخن و نماز
آفتاده بود بر لفظ مبارک ماند که مردم در نظر گاه عزت نزدیک نشود و گردن نازد زیرا که معراج مومن همین نماز
است چنانچه در حدیث مسطور است **الصلوة لله عز وجل** همین نماز است پس با و انوار حله مقام و پیرین محبت
اول همین نماز است آنگاه فرمود که ناز را از دست که بنده با پروردگار خویش میگوید و در را و گفتن کسی بحرب

یاد کرد که لائق آن را دوست و راو گفتن نشود مگر به نماز داین در حدیث مسطور است اصلی نیاجی ربیعی
 نهاد کشته را میگوید با پروردگار خویش بعد از آن روی سوی دعا گو کرد و فرمود در آنچه من بخت
 شیخ الاسلام سلطان المیشاح خواجه عثمان هارونی فرموده مرقدہ پیغم و بارادت بعیت قبول آن مقام
 مدت هشت سال در خدمت کردن ایشان یک زمانی نفس را آسودگی نداشتم چنانچه نزد فرزندم شمس
 میر که خدمت خواجه سافری شد ندعا گو برابر بودی و جامه خواب نوشته خواجه بر سر کرده رفیق چون پیر
 خدمت این درویش بدید نعمت بمن روان کرد که آن نعمت را حدی و دنیا جی نبود آنگاه فرمود هر که
 یافت بخدمت یافت پس مرید را باید که فزونی از فرمان پیر تجا و زن کند و هر چه او را از نماز و تسبیح و اورد
 و عز آن ترغیب کند پیشش گوش او بران متعلق باشد و آن فرمان را بقا و رساند تا بقایم رسید که
 مشاطه مرید است زیرا چه هر چه پیر مرید را ترغیب خواهد کرد از برای کمالت خال مرید را بعد از آن بود
 که بر او هم شیخ شهاب الدین سهروردی را نیز معامله بود تا ده سال برابر پیر خود نوشته بر سر کرده در پیش
 بر فقی و باز آمدی آنگاه نعمت یافت که آن را حد و نهایت نبود که در فهم دیگران نگنجد از نعمت که در شیخ
 شهاب الدین بود بعد از آن فرمود که در تنبیه امام خواجه ابواللیث سمرقندی که در فقیه امامانست بنویسد
 و ران که هر روز از آسمان دو فرشته فرو می آیند یکی بر بام گفته باشد و با واد بلند نکند که آدمیان
 پریان بشنوند و بدانند هر که فریضه خدای عز و جل بخشد و از در خدای عز و جل بیرون آید فرشته دوم
 بر بام خطیب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بایستد و ندا کند ای آدمیان بدانید و بشنودید هر که عتقا
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بگذارد و تجا و زن کند از شفاعت بی بهره ماند آنگاه فرمود که در مسجد
 گری برابر ادلیای بغداد حاضر بودم حکایت در خلال انگشتان میرفت بوقت وضو کردن فرمود
 که یکی ایست است زیرا چه در حدیث آمده است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که ترغیب و تحجج با
 پیش در خلال کردن انگشتان هر که انگشتان بوقت آبست خلال کند حق تعالی انگشتان او را از شفاعت
 محروم کند آنگاه فرمود که وقتی بانو خواجه ابل شیرازی میگوید بوم وقت نماز تمام بود حدیث خواجه پیغمبر که
 خلال انگشتان از ایشان سهوا فراموش شد با تف غیب آواز داد و در سر و سر فرمود خداوند که

اجل و عوی دوستی محمدی کنی و از آنست او باشی سنت او را ترک دی بعد از آن خواهی اجل سوگند
خورد و یک از آن روز باز که نداشتیدم تا وقت موت سنتی از سنتهای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ترک نشد آنگاه فرمود که وقتی خواهی اجل شیرازی را از حد خاطر متروک دیدیم برسدیم که حال با جرات
فرمود که از این روز باز که از من خلال انگشتان فوت شده است در حیرت که فرود این روی خود را بر آن
خواهی کائنات چگونه خواهیم نمود آنگاه فرمود که در صلوة سه روی بطریق ترغیب و استیلا هر چه مرض
در فقه سنت نبویه است که هر اندامی را سه بار شستن به نیت است چنانچه در حدیث مسطور است از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم که سه بار شستن هر اندامی به نیت من است و سنت پیغمبر این چنین که پیش از این
بودند پس فرمود از آن نیاده کردن چه باشد بعد از آن همدین محل فرمود خواهی فضل عیاشی
در وقت وضو دست شستن و و از فراموشی که چون نماز گذار و همدان شب حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید گفت که عجب آمد که در وضو بنویسمانی باشد خواهی از هیبت آن
خواب بیدار گشت باز از سر تجدید وضو کرد و برای کفایت آن و پیش خویش یا الله بگفته نماز و نیت کرد
تا یک سال آنگاه فرمود که طایفه عارفان اهل فضل و ایشان مستغرق بهجت و دوست اندیش و شرح و تفسیر
ایشان می بینند چون بنده در شب با طهارت خسته و خزان شود و هر فرشته را که برابر او باشند آنگاه که او بیدار
شود و فرشته گوید ای این بنده را بیا که با طهارت نیک خفته است آنگاه همدین محل فرمود که در شرح
عارفان آمده است که چون مردی با طهارت خسته و خزان او را بالا ببرد زیر عرش فرغان شود که طاعت
در بر او کنند چون او سجده کند فرغان شود باز گردانید که بنده نیک است که با طهارت خسته بود و آنکه او
بی طهارت خفته باشد جان او از آسمان اول باز گردانند و بگویند که این لائق آن نه که بالا ببرد و فرغان
سجده کند نیست آنگاه بر لفظ مبارک را ند که نیت می نویسد که از رسول علیه الصلوة و السلام آمده است
که همین للوجه و الیسار المقعد یعنی دست راست مردم از برای طعام خوردن و در دست چپ
برای استنجاء کردن آنگاه سخن در آن افتاده بود که چون مردم در مسجد در آید سنت نیست که پای راست
در درون مسجد بگذارد یکی از سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و چون بیرون بود پای چپ بیرون

نمند آنگاه فرمود وقتی خواجہ سفیان ثوری سجہ در سجده ای چپ بسجود در آن مسجد نهاد آواز
 برآمد کہ ثور در خای خداوند چنین بی ادب وارد آیند کہ در می آئی پس از آن روز باز خواجہ را
 سفیان ثوری گویند آنگاه سخن در عارفان افتاد و احوال پریشان بر لفظ مبارک راند کہ
 عارف کسی را گویند کہ از ہمہ عالم غیب ہر روز صد ہزار تجلی بروی نازل گردد و در کینان
 چند ہزار تجلی و حال در وی دمدم پیدا میشود آنگاه فرمود کہ عارف کسی را گویند کہ جللی عالم
 بداند و او عقل صد ہزار در معنی بیرون دہد و بیان کند و جلد و قائل محبت را جواب گوید و ہم
 وقت در بحر معنی آشنا کند تا دژی کہ در اسرار و انوار آئی بود آن را بیرون آورد و پیش جوہر پاک
 متبصر عرض کنند چون ایشان را نمایند بہ پسند تحقیق بدانند کہ او عارف است بعد از آن ہم
 محل فرمود کہ عارف ہمہ وقت در ولولہ عشق است و تحیر در آفرینش قدرت خدای باشد اگر استاد
 در ہم دوست است و اگر نشہ است در ذکر دوست است و اگر خفتہ است در خیال دوست تحیر است
 و اگر بیدار است در گر و حجاب عطمت دوست طواف می کند بعد از آن فرمود کہ اہل عشق نادر اباد
 بگذارند و بر جای نماز قرار گیرند تا آفتاب بر آید و مقصود ایشان را این باشد کہ بجز دوست قبل
 افتد و انوار تجلی و دمدم بر سر ایشان گردد و آنگاه فرمود چون آنکس بعد از نماز فرض بباد بگذارد و بہ
 جای نماز قرار گیرد و فرشتہ را فرمان شود تا بیاید و برابر آید تا آن زمان او را آمرزش خواہند کہ
 او از انجا برخیزد آنگاہ ہمدین محل فرمود کہ خواجہ جنید بغدادی سجہ در عمدہ خویش میوایند و آن
 اشارت است از اسرار آئی کہ روزی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابلیس را غلبید و پشت
 پر سید غم داند و ترا سبب محبت کہ چنین بر غنم بگذاشتہ جواب داد کہ از کردہ چہا چیز از دست تو
 یکی متوذن کہ ایشان با بگ نمازی گویند زیرا چہ آن زمان کہ ایشان با بگ نمازی گویند ہم کہ
 می شوند بچوب متوذن مشغول می شود و گویند و شنونده آمرزیدہ می گردند و دوم سبب آنکہ پان
 غازیان چون ایشان تکبیر می گویند و برای خدا و جنگ می در آیند فرمان می شود کہ ایشان را
 با اہل ایشان بیامرزیم سوم کسب حلال و رویشان پس چون ایشان از آن کسب حلال

هر کسی نصیب کشته خدا تعالی بیکت آن کسب حلال ایشان آن کسان را بیاورد چهارم
سبب آنکه کسیکه نماز بجا نیاورد و نشیند تا آفتاب برآید پس نماز اشراق بگذارد گفت یا رسول الله
آن روز که من در میان ملکوت بودم و صحبت نزدیک نشسته دیدم ام هر که نماز بجا نیاورد و بجا نماز
قرار گیرد و پدر کرمی مشغول بود تا آفتاب برآید و اشراق بگذارد گفت یا رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم حق تعالی او را با هفتاد هزار آدمی از آن آید که باشد با او بیامرزد و از آتش و ذبح فلان
بعد از آن فرمود که در رفیع الاکبر نشسته دیدم ام بروایه امام احمق ابوحنیفه کوفی رض که وقتی نباشی
بود چهل سال پنهان دزدی عمر خود بصورت رسانید آخر چون او نقل کرد او را در خواب دیدم که
در بهشت می خراشد خلق متحیرانند سوال کردند تو کفن دزد بودی چه عمل نیک کردی که این
سعادت یافتی جواب داد که در سن یک چیز بود آن زمان که نماز بجا نیاوردی گذاردم بر جای نماز
قرار می گرفتم تا آفتاب برآمدی اشراق می گذاردم آنگاه در کار نباشی مشغول می شدم حق تعالی
چون اندک پذیر و بسیار بخشاست از بیکت این بیامرزید و کردار ما را محو کرد و بدین وسیله
رسانید آنگاه ملازم این معنی حکایت فرمود که چون عارف را حال پیدا شود و بدان چیز فروماند
اگر آن زمان چند هزار ملک که به نوبتی میجی و دیگر باشد بر عرض کنند بدان وقت او در آن بنشیند
مگر همه در آن چیز فرو مانده است یک چیز نشان عارفان همین سنت که عارف همه وقت در
تسبیح می باشد و آن زمان که عارف تسبیح می کند در عالم ملکوت حیات مقربان در نظرگاه می افتد
پس هر چه از ایشان ظاهری گیرد او تسبیح می کند بعد از آن فرمود که در عارفان حالی است آن
زمان که آن حال در ایشان پیدا میشود در یک قدم که می زنند از عرش تا حجاب عیلت می گردد
و از آن جا تا حجاب کبرای می رسد بعد از آن تقدیم دوم به نام بازی رسد آنگاه خواجسته چیم پاپ کرد
بگوییست که کترین درجه عارف همین است اما آنکه کمالان را درجه است آن درجه ایشان را شد
عز و جل و اندک جاست و بجا می رسد و کی بازی آیند زیرا چه حقیقت آن معلوم نه شد که ایشان را بجا
کجای روند و کی می آیند محمد علی ذکک مجلس دوم در روز پنجشنبه دولت پایوس شیر

گشت سخن در جنابت افتاده بود مولانا بساؤ الدین بخاری و مولانا شهاب الدین محمد بغدادی
 بمحبت حاضر بودند بر لفظ مبارک اندک جنابت زیر هر موی است بر تن آدم پس مرد را باید که هر
 موی که جنابت است آب برساند و ترکند موی های خویش را که اگر یک موی خشک بماند آب بر سر
 روز قیامت تن باوی خشمه کند آنگاه فرمود که در قنادهای تمسیر نه نشسته دیده ام و بان مرد میست
 و آن که جنب شود در هر چه آب بخورد آنجا پلید نگردد و اگر اوبی طهارت و یا جنب بود و یا کمال غسل بود
 یا مومن بود و یا کافر بود و بان پاک است بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم نشسته بودند اصحابی برای پی خاست سوال کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 اگر کسی جنب بود و هوای تابستان باشد و او عرق کند جامه در آن آلوده شود و پلید گردد یا نه رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نشود و آب زین مردم پاک است اگر جامه رسد باید نگردد و بعد از آن
 همدین محل فرمود که شنیده ام از زبان خواجه عثمان ماریونی رح که چون آدم علیه السلام اوشت
 بدینا آمد و را با خواست افتاد و متبرجیل عم باید و گفت یا آدم بن خنجر خوشیستن را بشوی و غسل
 کن چون متبرجیل غسل کرد خوشی و فرستی حاصل شد گفت یا خنجر جبریل عم این را فرست و
 نیکانانی هست گفت ای آدم عم بعد و هر موی که در اندام است ثواب یک ساله عبادت هر ترا
 حاصل آید و بعد و هر قطره که آب بر اندام تو رسیده است از هر قطره خدای تعالی فرشته بیا فرستد
 تا روز قیامت عبادت می کند و ثواب آن هر ترا باشد بعد از آن متبرجیل علیه السلام
 و سلام گفت یا خنجر جبریل این ثواب فراست یا فرزندان مرا متبرجیل غسل گفت یا آدم هر
 از فرزندان تو که مومن است چون او غسل از حلال کند بعد و هر موی که بر اندام او بود یک ساله عبادت
 در دیوان او بنویسند و هر قطره آب که از اندام او بزمین افتد حق تعالی فرشته بیا فرستد و
 قیامت تسبیح و تلیل میکند و ثواب آن مرد مومن را باشد چون خواهی این تمام کرد و برگشت فرمود
 که این فوائد و ثواب کسانی است که از حلال غسل کنند اما طائفه که از حرام غسل کند هر موی که بر
 اندام باشد حضرت عزت یک ساله گناه در نامه اعمال ثبت کند و هر قطره آب که بزمین افتد

یک دیو آفریده شود تا روز قیامت هر بدی که در وجود آن دیو آید برده مرآن کس را باشد که اواز
 زنمانش کند آنگاه فرمود که اول روزندگان راه شریعت نیست چون مردم در شریعت ثابت
 آمد و هر چه فرمان شریعت است بجای آورد از آن فرمان دزد تجاوز و فساد نکند پیشتر شود
 بیایه دوم رسید که آن را طریقت خوانند بعد از آن چون درین مرتبه ثابت شد چنانچه شرائط طریقت
 است و آنچه در فرمان است بر سنت روزندگان راه سلوک که وقتی از آن تجاوز نکند پیشتر در مرتبه
 معرفت رسد چون در مرتبه معرفت رسید آنجا هم شناخت و باینکه آشنائی آمد حقیقت بدان که
 روشنائی پیدا شد چون درین مرتبه ثابت شد در مرتبه چهارم رسید که آن مرتبه حقیقت است
 بعد از آن چون مردم درین مرتبه رسید پس هر چه پی طلبیدی باید آنگاه فرمود که وقتی بزرگی بود
 از وی شنیدم که او فرمود که عارف کسی است که از هر دو کون ببرد و در دو پس مقام فردانیت
 تواند که برسد زیرا چه درین راه کسی پیشتر گیرد که از همه بیکجا نگشت آنگاه سمدین محل فرمود که نماز
 امانتی است از پروردگار عالم بر بندگان پس بندگان را واجب است که آن امانت را چنان
 نگاه دارند و حق آنچنان بجا آرند که هیچ خیانتی در وی ظاهر نشود بعد از آن فرمود چون این کس
 نمازی شود باید که رکوع و سجود تمام بجا آورد چنانچه شرط است و ارکان نماز نیکو نگاه دارد آنگاه فرمود
 که در صلوة مسعودی بنشیند دیده ام که چون مردم نماز نیکو بگذارد حق آن تمامی بجا آورد و رکعت سجود
 قرائت و تسبیح او نگاه دارد و فرشتگان آن نماز او را در آسمان بر بند و نوری از آن نماز شائع شود پس
 در بالای آسمان بکشایند و آن نماز در زیر عرش بر تقد فرمان آید که سجده کن و آمرزش خواه بر آن
 نماز کننده را که حق تو نگاه داشته است آنگاه خواجہ چشم پر آب کرد و فرمود که در حق نماز گذرانندگان است
 و آنکه حق بجا نیارود و ارکان نماز نگاه ندارد چون فرشتگان آن نماز خواهند که بالا بیزند و در
 آسمان کشاده نگردند فرمان آید این نماز را بیزید بر روی آن نماز کننده باز زبند پس بنماز
 بنیان حال بگویند ضایع کردی بعد از آن هم درین محل فرمود وقتی در بخارا بودم میان این ساریندان
 این حکایت از ایشان شنیده ام که وقتی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مروی را دید که

نمازی گذارد و کوع و سجود حق نماز بجای نمی آورد با ستاد چون او از نماز قانع آمده پرسید که امروز
چند سال است که بدین طریق نمازی گذاری گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امروز سی
چهل سال است که نماز را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتم بر آب کرده و فرمود که هیچ نماز کرده
درین چهل سال اگر غریبی بر پشت من نمرده باشی آنگاه فرمود که شنیده ام از زبان خواجه عثمان
بارونی رح که فرمود اقیامت از انبیاء و اولیاء تا آنجا که مسلمان اند هر که از عهده نماز بیرون آمده است
و هر که از جواب نماز بیرون نیامد بر دست زبانه و فسخ گرفتار گشت آنگاه همدین محل فرمود که من
در شهری بودم نام آن شهر یاد نموده است اما نزدیک شام است بیرون آن شهر غاری بود و در
دران غار سکن داشت شیخ او حمد الله واحد غزنی گفتندی آنخوانی در وجود مبارک ایشان ماند
بر سجاده نشسته بود و دو شیر پیش در او استاده دعا گو از ترس شیران نتوانست که نزدیک رود
نظر آن بزرگوار برین افتاد آواز داد که بیا و ترس چون نزدیک شدم روی بر زمین آوردم تم
اول سخن که آن بزرگ برین گفت این بود که اگر تو قصد یکی کنی او نیز قصد تو نکند یعنی بمنچین گشت
که از وی می ترسی بعد از آن فرمود که چون خوف حق در دل یکی باشد هر که بود از وی در خوف بود
شیر خود کدام کس است که از مردم در خوف نبود العرض ازین بابت بنما بسیار گفت بعد از آن فرمود
که ای درویش از کجا میرسی گفتم از بغداد فرمود و تیکو آمدی اما باید که درویشان را خدمت کنی تا مرد
بزرگ گردی اما بشنو امروز درین غار چند سال است که سکونت کرده ام و او حله طلاق عیت
گرفته ام از ترس یک چیز که سی سال است که از گریه نیا سوه هم ازین ترس شب و روز می گریم گفتم
آن چیز که ام است فرمود نماز است آن زمان که نمازی گذارم در خود می نیم می گریم که اگر خد
آنچه شرط نماز است فوت شود ازین حله آنچه کرده ام ضایع گردد و بیک زمانی طاعت من برسد
من باز زندگانی می درویش اگر خود را از حق نماز بیرون جوانی آورکاری کرده باشی اگر
عمری است که بقتلت از ما می رود و همه کار ضایع کرده باشی آنگاه این حدیث فرمود که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید هیچ گناهی نیست بزرگ تر ازین نزدیک خدای تعالی در دنیا

و دشمن تر قیامت بعد از آن سخن در دوزخ افتاده از کسیکه او نماز خپل شتر است نگذار و وقت آن
 بجا نیارد و بر سر آن بی وقت بگذارد و در وقت بگذارد و بعد از آن آن بزرگوار فرمود مرا که آنجایی که
 پستی مانده می بینی هم ازین سبب نمی و اتم حق نماز بجای می آرم باینه چون حکایت گفتی پس پیش دست
 برگرفت مراد این سخن همه گفت که عهده نماز بزرگ عهده ایست اگر سلامت ازین عهده بیرون
 آمدی برستی و اگر نه چنان شمرنده مانی که فردا این روی کسی نتوانی نمود بعد از آن خواجہ ششم
 پیر آب کرد بلفظ مبارک رانده ای در پیش نماز ستون دین ست و کین ستون ست پس ستون
 برپاشد خانه سلامت بماند و آنگاه که ستون از خانه برقت خانه فی الحال بیرون شود و چون
 اسلام و دین را نماز ستون ست هر که غفل اندر نمازها و فرضیه دست و رکوع و سجود اندر آید پس
 حقیقت اسلام و دین و جز آن خراب شد بعد از آن فرمود که در شرح صلاه سعودی امام نایب
 در دهقه نشسته خدای عزوجل در هیچ عبادتی چند آن تعلیف و تشدید نکرد چنانچه در نماز آنگاه همدین
 محل حکایت فرمود که امام جعفر صادق رض روایت کرد خدای تعالی قسمتی بجا بجا در قرآن میا کرده
 بعضی از آن خطاب است بلفظ صبح و بعضی بر پیل غریب بعضی بوجه تریب مریدگان را و اندرین
 هفت صد جای وصیت کرد که نماز را برپای دارند که ستون دین نماز است آنگاه در تفسیر معروف است
 که بر وز قیامت پنجاه موقف بایستند و او پنجاه چیز ایشان را سوال کنند اما اگر بنده از سر روی از
 شرائط موسمی از پیروی ایمان و صنعتهای او و شناخت باری تعالی بیرون آید نیکو و اگر از عهده
 آن بیرون نیاید همه آنجا بدو رخ فرستند بعد از آن بموقف دوم بایستند از نماز و فرضیه حال
 کنند اگر از عهده آن بیرون آید نیکو و اگر نه همه آنجا با مویکلان دوزخ فرستند بعد از آن در موقف سوم
 بایستند از سنتهای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پسند اگر از عهده سنتهای بیرون آید بر پیر و اگر نه با
 مویکلان پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرستند که این کس از امت تست که در سنتها
 تقصیر کرده است چون این فوائد تمام کردای های بگزیت و این لفظ مبارک رانده که وانی آن
 کس که فردای قیامت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شمرنده ماند پس در اجا کجا باشد چون

از وی خبر نموده باشد پیش که رود بعد از آن چون خواجگان این فوائد تمام کرده پس باو گشت احمد صلی الله علیه و آله
 مجلس سوم روز چهارشنبه دولت پای بوس پیش گشت شش نفر در پیش از جانب سمرقند آمده و
 و بعد از شش هفته از هم حیان مولانا ابوالدین بخاری که ملازم صحبت بودی در آن شب مستحق درین راه بود
 که نماز فرضیه تاخیر کنند تا وقت بگذرد و تقاضا بکنند بر لفظ مبارک اند که زهی مسلمانان که ایشان اند که نماز
 در وقت بگذاردند و تاخیر کنند تا وقت بگذرد دست هزار دای بر مسلمانان ایشان که در بندگی گردن می آید
 کنند آنگاه بعد ازین محل فرمود که در شهری بودم مسلمانان آن شهر را هم بودی که پیش از وقت برای نماز میفرستند
 شدند و این طریقی نظر آن استاد ندی از ایشان سوال کردم که درین حکایت چیست که پیش از وقت هرگز میفرستند
 گفتند آن سبب آنکه چون وقت نماز در آید بر فور نماز او بکنند و چون سوره نباشیم پس وقت بگذرد و در این وقت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میگوید نه بنایم که حدیث را خبر کرده است و فرمان داد و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 عجلوا یا اهل التوبة قبل الموت و عجلوا یا اهل الصلوة قبل الموت یعنی بناید و توبه کردن پیش از درگشتن باید کرد و این
 نماز تا آنکه فوت نشده است بعد از آن حکایت دیگر فرمود که در موضعه امام محیی حسن نزد وی روح در وقت
 نبشته دیده ام و پیش مولانا حاکم محمد بخاری که استاد این شکسته بود که نبشته ام و این حدیث از ایشان
 دارم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اکبر الکبار یعنی من الصلوة یعنی بجز بگشتن با
 آنست که نماز فرضیه را تاخیر کنند تا وقت بگذرد و یکجا هر دو نماز بگذرانند بعد از آن فرمود که در مجلس غیبه
 عثمان بارونی نور الله مقده حاضر بودم از ایشان شنیده ام بر او ای ابوهریره رضی الله عنهما که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که نماز دیگر را تاخیر کند تا فرو شود و آفتاب بدان وقت که تغییر گردد
 و روشنائی میرود زره مند شود پس یا ران روی زمین آوردند و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 آنکه و سلم وقت او تعیین شود فرمود وقت آنست آنکه آفتاب خاک خود نگردانیده باشد و روشن باشد
 رنگ خود یعنی زرد گشته باشد اندر تابستان و درستان همین حکایت دارد بعد از آن فرمود در این وقت
 این حدیث نبشته دیده ام بخط شیخ الاسلام خواجہ عثمان بارونی روح که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 آنکه و سلم فرموده است اسقروا یا اهل الفجر فانه لا یخرج منکم الا بجر یعنی نماز باید در روشن تر بگذرانید تا ثواب بیشتر

پایید و در نماز پیشین نشست است که تاخیر کنند تا هوا خشک شود آنگاه بگذرند و تا ایستادن در میان
 زمین که سایه گشت نماز پیشین بگذرید چنانچه در حدیث آمده است از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 اَبْرُوْا بِالْأَطْفَالِ شِدَّةَ الْحَزَنِ فَتُخَفَّفُ عَنْهُمْ یعنی در تابستان نماز پیشین در خشک گاه بگذرید بعد از آن فرمود
 که وقتی خواجیه یا یزید بسطامی رح را نماز بباد قضا شد چندان بگریست و لوحه کرد و زاری کرد و با تلف آواز
 داد که ای یازید چندان گریه کردی که نماز بباد فوت شد آن نماز هزار نماز را ثواب نماز اعمال تو
 نبشته شد آنگاه فرمود که در تفسیر محبوب و توشی نبشته دیده ام که هر کس پنج نماز پیوسته بگذرد تا فردا قیامت
 پیش او شده آن نمازی رود و بعد از آن بر لفظ مبارک را ندو این خبر فرمود که رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم فرمود که هر که نماز نیست او را ایمان نیست آنگاه فرمود قال علیه الصلوة والسلام
 الا یؤمن لیت الصلوة که بهترین محل حکایت فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام خواجہ عثمان
 مارونی رح که در تفسیر امام زاهد آمده است قول الصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون یعنی چنان باشد
 که دلیل چاهی است اندر دوزخ و گرویی گویند که دادست اندر دوزخ در آن دادی عذاب سخت و
 آن عذاب نباشد مگر کسانی را که نماز را از وقت تاخیر کنند و در وقت بگذرانند بعد از آن دلیل را تفسیر فرمود
 که دلیل هفتاد هزار بار بخدای عزوجل بنالدازد و عذاب آن که یارب این عذاب چنین سخت برای
 کدام طائفه خواهد بود و فران آید برای آنانکه که نماز در وقت بگذرانند و قضا کنند آنگاه فرمود که وقتی
 امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنه نماز شام بگذارد و در آسمان نکه کرد ستاره و آسمان پیدا
 شده اندر خانه رفت کفارت آن برده آزاد کرد و این ادیبان بود که چون آفتاب فرو شود
 تاخیر کنند در حال نماز مغرب بگذارد که سخت است بعد از آن سخن در حدیثه افتاده بود بر لفظ مبارک
 را ندید که گرسنه را سیر گرداند حق سبحان تعالی روز قیامت میان او و میان دوزخ هفت حجاب پیدا
 آرد که جز یکی هر حجاب پانصد سال راه باشد آنگاه مخی سخن در دوزخ گفتن افتاده بود بر لفظ مبارک
 را ندید که هر که سوگند دوزخ خورد گوئی خان و بان خود را ویران کرده باشد و ذخیره یکت از آن خانه
 بگریزند آنگاه هم درین محل حکایت فرمود که وقتی درسی جامع بغداد مکرری بود مولانا عیسی بن

اگر او را فزده فزده کنند و بر سر آتش سوزند و خاکستر کنند او در آن دم نرزد صادق باشد بعد از آن شیخ
 سیف الدین باخرزی فرمود که صادق در دوستی مولی کسی بود که همیشه او را ضری برسد او و شایسته
 دوست را فراموش نکند و بیج اثر آن پیدا نشود آنگاه شیخ الاسلام خواجہ حسین الدین اوام الله تعالی
 فرمود این سخن فیض شهاب الدین نزدیک ترست و سابق است زیرا که در آثار او یاد نشده دیدم که
 وقتی رابعه بصری و خواجہ حسن بصری و مالک و نثار و خواجہ شفیق بنی رحمۃ الله علیہم هر چند در بصره
 یکجا نشسته بودند سخن در صدق محبت می رفت هر کسی سخن در دوستی می گفت همچنان خواجہ حسن بصری
 گفت که صادق در دوستی مولی کسی بود که چون او را دردی و محنتی رسید او در آن صبر کند رابعه
 گفت ای خواجہ ازین بومی منی می آید آنگاه مالک دینار گفت که در دوستی مولی کسی صادق است
 هر بلای و جفای که از دوست بدین کس برسد او در آن رضا طلبی کند و بدان راضی باشد رابعه
 فرمود که بدین بایستی بعد از آن خواجہ شفیق رح فرمود که در دوستی مولی کسی صادق بود اگر او را
 فزده فزده گردانند بدان دم نرزد رابعه فرمود که چون او را المی و خرنی برسد او در آن مشایده دوست
 فراموش نکند آنگاه خواجہ فرمود که ما را نیز قرارست شیخ سیف الدین باخرزی رح فرمود که سخن در
 صدق محبت همین است آنگاه سخن در خنده افتاد و برفط مبارک را ند که در اهل خنده قهقهه می کنند
 گمانان کبیره است و میان اهل سلوک همین خنده قهقهه است آنگاه فرمود اول بابی خنده
 قهقهه است اما در گورستان منع آمده است که آن جایگاه عبرت است نه جای لهو و بازی زیرا چه
 خبرست از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه که کسی در گورستان بگذرد و دوگان گویند که ای
 فاعل اگر تو بدانی که ترا چه پیش است گوشت و پوست بر اندام تو بریز و بعد از آن برفط مبارک انداز
 بعد برین محل این حکایت فرمود که وقتی در کرمان من و شیخ احمد کمانی مسافر بودیم پیری منتهی
 از حد پیش بزرگ و صاحب نعمت و مشغول اما مشغولی که در آن بزرگ دیدم وقتی کسی را چندان
 مشغول ندیدم القرض چون او را دریافتم سلام کردم دیدم که همین دمی در ایشان مانده بود گوشت
 پوست گوشتی در ایشان نبود آن بزرگوار سخن نیکوتری گفت در خاطر گذاریدم که این بزرگ اسیرم

حال باجر چیست که چنین ضعیف و حقیران بزرگوار شده اند ضمیر روشن که در وی بود پیش ازین
 که می گویم او را زور و شکافه کرد که ای درویش روزی درویش بایاری در گورستان می گذشت
 نزد یک گور قرار گرفت چون شبستم قضا را آن چیزی لموسه گفت مرا خنده قهقهه آمد از آن گور آواز
 برآمد که ای غافل کسی را که این مقام پیش است و در فیکه همچو ملک الموت مونس دوست و یار
 خاک بار و مور بود و او را با خنده چه کار بود همین که این شنیدم آهسته بر خاستم دست یار نویدم
 او را و دلع کردم او جای رفت من بیادم درین غار قرار گرفتم چنانچه از بهیست این سخن و گفتم
 و هر روز برخیز می ریزیم و این یادی کنیم و امروز در آن چهل سال است که از شرم این خنده قهقهه
 سوی آسمان ندیده ام و شنیده ام که فردا این روی چگونه خواهیم نمود بعد از آن مهربان محل
 حکایت فرمود بزرگی بود که او را خواجه عطا سلمی گفتندی چهل سال و جانب آسمان ندیده پرسیدند
 که چرا چندین می گویی گفت که از ترس گور و بهیست قیامت بعد از آن پرسیدند اینکه جانب آسمان
 نمی بینی از کجاست فرمود که از شرم گناه که بسیار کرده ام و در مجلسها خنده قهقهه زده ام ازین پس
 دیده بالائی کنم و بسوی آسمان نمی بینم بعد از آن حکایت دیگر فرمود که خواجه فتح موصلی که یکی از
 بندگان طریقت بود هشت سال بگریست که گوشت و پوست از خواره مبارک ایشان سخت
 آنگاه بعد از نقل او را در خواب دیدند گفتند خدای تعالی با شما چه کرده است گفت بیا مرید
 اما آن زمان که بالا بردند چون زیر عرش بردند سجده کردم اما از آن و ترسان خطاب آمد
 که فتح چرا چندین بگریستی مرا اعتنا زدنستی سر سجده نهادم و مناجات کردم الهی غفار سید انتم
 اما از ترس منقطه گور و بهیست قیامت و درشتی ملک الموت می گریستم که در آن تنگ محل حال کن
 چگونه خواهد بود بعد از آن فرمان شد که چون ازین ترسیدی باز گرد که از آن ترس این گردانیدم
 و ترا بیا مریدم آنگاه فرمود که وقتی در سیوستان برابر خواجه عثمان بارونی رح مسافر بودم و زمانی
 صومعه بود در آن صومعه درویشی شیخ صدرالدین محمد احمد سیستانی گفتندی از حد مشغول و بزرگ
 من چند روز ملازم صحبت او بودم هر که در صومعه ایشان بیامدی محروم با انگشتی در عالم غیب فتنه

چیزی بر دست او دادی و این سخن گفتی که این درویش را به عادی همان یا و کنیز من ایمان خود
در گور سلامت توانم بر دکاری کرده باشم الغرض آن بزرگوار چون حکایت گور و بیت مرگ او
شنیدی چنان برخود بزریدی که برگ بید ببرد و از چشم خون روان شدی گویی چون چشم است
بعد از آن هفت شبانه روز در عالم گیر بودی اما ایستاده و دو چشم در جو داشته است که مارا از گریه و
او گریه کشادی که این چه مرگست و این چه بزرگست بعد از آن چون ازان عالم قانع آمدی
نشسته روی سویی ماکردی گفتی ای عزیزان کسی را که مرگ پیش است و زلفی همچو ملک الموت
در روزی مجبور و قیامت پیش باشد او را با خواب و قرار و خنده و خوشدلی چه کار بود و بکار دیگر
مشغول شدن چگونه خوش آمد آنگاه فرمود که ای عزیزان اگر شما از حال جنگگان در خاک که همه
مور و ماران و محوس در زندان خاک اند اگر فوره معلوم شود که بر ایشان چه معامله می رود ایستاده خود
بگذاختی و چون ملک آب گردیدی آنگاه فرمود که عزیزان وقتی دعا گو در صیر و بزرگی را دید از خند و
بازای او در گورستان بودم و او صاحب کشف بود و نزدیک گوری من و آن بزرگ نشسته بودم که مده
آن گور را عذاب می کردند اما عذابی سخت آن بزرگ چون معانده دید نعره زد و میقتاد چون بدیدم
جان داده بود ساعتی شد که برخود چون ملک بگذاخت آب شد و ناپیدا گشت از خوف که در آن بزرگ
دیدم وقتی و هیچ آفریده ندید بودم و شنیده بودم آنگاه فرمود اینچنان بخود فرو شدیم که هر روز برخود
می گذارم از هیبت گور با شما بعد از سی سال سخن گفته ام و این حکایت کرده ام پس ای عزیزان
این مقدار که مردم بسی مشغول گرد و پس در کار خود چراغ باشد زیرا چه همه مقدار که مردم بخلق مشغول
گرد و از خدای عز و جل بازمی بمانند پس بازمی گردند و نبال نژاد و راحله مشغول گردید که همه آن پیش
داریم که سلامت توانیم گذشت این گفت و دود و زخم پیش داشت بر دست من و او و خود بر دست
در گریه مشغول شد بعد از آن خوابه های بای بگریست پس ای درویش بدان خدای که جان من
اندر قهقهه اوست ازان روز با شما غایت امر و زده ها گو برین است و از هیبت مرگ و گور هر روز
در گندام و آتش بر خودی ریزم و زده و راحله دارم که بدان قوت ازان ترس بگذرم آنگاه فرمود

او گناه کبیره است و در گورستان طعام و آب خوردن بهوای نفس یعنی عداوت و تصدای پس است
 ملعون و منافق آنگاه ملائکه این معنی حکایت فرمود که در روضه امام علی ابو الخیر زنده می باشد
 دیده ام از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت فی المقابر طعاما و شربا و هو ملعون و
 منافق یعنی هر که بخورد و بنشیند طعام و شراب پس او ملعون و منافق است بعد از آن بهترین
 محل حکایت فرمود که وقتی خواجین نصری رح در گورستان می گذشت طائفه مسلمانان را
 دید که در گورستان طعام و شراب مشغول بودند و یک ایشان شد و گفت ای خواجه گان
 شما منافقانید یا مسلمانان این سخن ایشان را به شرا و نود خواستند باید که بکنند خواه فرمودن
 بهر آن می گویم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید هر که در گورستان طعام
 شراب خورد و منافق باشد زیرا چه این مقام پایست و محبت است که معاینه می کنید و بعضی
 بهتر از شما و این خاک نرفته اند و سیر و زمار و در زمان محبوس مانده و گوشت و پوست ریزنده
 و جال ایشان با خاک یکی شده شمار دست خود را بچنان غریزان را بجاک سپردید شمارا چگونه
 دل می شود که این جاعل طعام و آب می خورد و به امور و مسب مشغول می شوید چون خدمت خواه
 این معنی بر ایشان گفت علی الفور جوابان ثابت شدند که باز گردیم شما بجزیای تبعد خدمت خوا
 بعدین محل حکایت دیگر فرمود که در ریاضین نوشته دیده ام که وقتی حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و آله و سلم بر قومی گذشت که در خنده و شو و مسب مشغول اند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
 آله و سلم با سلام گفت ایشان در حال بخاستند بر همه روی بر زمین آورده و چون بیدار
 دست پیش آورده با ستاد بگفت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم را بود بر هیچ علم فرمود
 که ای برادران شما از مرگ امین شدید بر همه با اتفاق گفتند که خیر یا رسول الله صلی الله علیه و
 آله و سلم پس فرمود چگونه در خنده و شو و مسب و جز آن غافل و مشغول گشته اید نصیحت حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم چنان در ایشان اثر کرد که پیش یکپس آن طائفه را در خنده ندید آنگاه خدمت
 خواجیه فرمود که شایخ طبقات و اولیا و صفات و امانت و امان دین خواجه گان معرفت که اولیا و

و آنچه در دنیاست تیرا گردند سبب آنکه چندین عتاب محبت جبروت پیش میدیدند آنگاه فرمود که در
 مرتبه سوم که از این ایزد اهل سلوک گناه کبیره می نویسد است که هیچ گناه بزرگتر از آن نیست که برادر سلیمان
 را بی موجهی بیاورد چنانچه در نص کلام الله مسطور است که فرمان می شود وَاَلَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ
 بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ اَحْلَوْا لَهَا وَ اَوَّامًا يَنْتَهِمُ جَنِينَ باشد رنجانیدن برادر سلیمان او گناه کبیره و
 رنجش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رنجش خدای عز و جل است بعد از آن خدمت خواسته
 حکایت فرمود در وقتی ملک بظلم تعدی دست دراز کرد بندگان خدای را بجز و جبر ظلم می کرد و
 در عذاب می داشت بعد از آن بعد مدتی همان ملک ظالم را پیش در مسجد کناری در بقعه او استاده
 دیدند موی سر و پیش بر آگنده و در خاک یکی شده و از آن غافل قاعده تمام برگشته و خاکستر نذر
 انداخته و خراب و متعفن گشته است شخصی او را شناخت پرسید که تو همان ملکی که در ملک بر خلق ظلم و
 تعدی می کردی شمرنده شده گفت که تو مرا از کجاست ساختی و چه دانی گفت ترا آن روز بآن نیست
 و دولت دیده ام استاده بر خلق خدای بی بخشیدی دست ظلم تعدی دراز کرده بودی گفت آری
 در آن وقت بندگان خدای را بجهنمی می رنجانیدم وستم بر ایشان می کردم لاجرم سزای خود
 دیدم بعد از آن خدمت خواسته حکایت فرمود که وقتی در بقعه او بودم خدمت خواسته در کناره و جمله
 صومعه دیدم در آن صومعه بزرگی مسکن داشت چون سردار آن صومعه کردم سلام گفتم جواب سلام
 باشاره باز داد و بهم باشاره فرمود که نشین زمانی بنشینم روی سوی من کرد گفت ای درویش
 قریب پنجاه سال باشد که از خلق غارت گرفته ام و اینجا مسکن ساخته ام چنانچه شما یان مسافرت
 می کنید مرا نیز در عالم همین نوع مسافرت بودی در شهری رسیدم بزرگی از دنیا داران دیدم
 استاده از برای او در ست خلق خدای را در رنجش می داشت و در آن غلومی که در من او را هیچ
 گفتم و باز ندانم و دیده و ندانیده میگردم و می گذشتم با تفت غیب و از او که ای درویش شنیدی
 اگر برای حق یا آن دنیا دار می گفتی که احسن ترس و با خلق زیادتی کن از حق تو از آن ظلم
 بازماندی اما بترسیدی از آن دنیا دار که لطفی می کند از آن باز نخواهد ماند از آن روز باز که او غیب

شنیدم از غایت شرمندگی سالها برآمد که درین صومعه مسکن داشته ام و پایی خورش ازین مقام
 بیرون نیاورده ام و درین اندیشه فرو شده ام اگر فردای قیامت ازین معاطه بپرسند جواب
 چه گویم پس ای درویش از ان تاریخ باز قسم بر زبان راندم که پیش طری برودم که چندی نهم تا بدان
 فعل مقرون نگردم که فردای قیامت بگویند یا گواهی بده بعد از ان چون نماز شام شد یک سه
 آشام و دو نان جوین و یک کوزه آب از هوا پیدا شد این بزرگ و دعا گو یکجا افطار کرد چون رطل
 شدم و وسیع از زیر صفا بیرون آوردم و دعا گو روی بر زمین افتادم و باز گشت بعد از ان به
 لفظ مبارک راندم که مرتبه چهارم و سلوک است که یکی از گناه کبیره و تین است که چون مردم نام خدا را
 غرض جل بشنود و یا از کلام الله بخواند پس باید که دل نرم شود و از بهیست خدا تعالی اعتقاد او در بیان
 زیاده شود و اگر عبادا بالله در شنیدن ذکر خدا تعالی و خواندن کلام الله و الهامی شنوندگان نرم
 نگردد و اعتقاد در ایمان زیاده نشود بلکه در خنده و لهو و لعب مشغول شود پس یکی از گناه کبیره همین است
 چنانچه در کلام الله مسطورست و قرآن می شود اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ
 وَ إِذْ أُنشِئَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ عَلَى سِتْرِهِمْ كَلِمَاتٌ اِمَام زاهد و تفسیر خود می نویسد که معنی این
 آیه چنان باشد که مومن بحقیقت آن کسانی اند که چون نام خدای تعالی بشنوند و اعتقاد در بیان
 ایشان زیاده گردد ایشان مومنان اند پس هر که ذکر خدا را تعالی بشنود و خواندن کلام الله
 هر که بخندد پس بحقیقت بداند که اولو منافقان است آنگاه بعد ازین محل فرمود که روزی رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم بر قومی گذشت آن طائفه را دید ذکر خدا تعالی می گویند مگر در خنده و
 لهو مشغولند و هیچ از ذکر و خواندن و الهامی ایشان نرم نمی شد پس رسول الله صلی الله علیه و
 آله و سلم با تساد و گفت و هو طائف ثالث منافقون یعنی این طائفه سوم منافقانند که در شنیدن
 کلام الله هیچ دل ایشان نرم نگردد آنگاه حکایت فرمود که خوابه ابراهیم خواص رح بر جماعتی
 گذشت ایشان از ذکر ان بودند نشسته ذکر می گفتند همین که خوابه ابراهیم نام خدای عز و جل
 بشنید چنان ذوق در وی پیدا شد که خوابه ابراهیم در قفس شد هفت شبانروز در قفس میویش

بودی که خبر از خود نداشتی نه باز که بهوش باز آیدی نام خدای بزرگوار را ندی باز در عالم هستی
 مستغرق شدی همین بهشت شبان روز برین سوال بودی و چون بهوش باز آمدی بهر وضو رکعت
 و دو گانه نماز بگذارد و سر سجده نهاد و یاز گفت یا الله سر بر بگردان بداد آنگاه خواجهم
 پرتاب کرد و این بیت بر لفظ مبارک را نهد عاقل به ای دوست بهوش بود و دنیا و دنیا
 خویش بهوش بود و فردا که بیشتر خلق حیران باشند تا نام تو درون سینه و گوش بود و لعل
 خواج حکایت فرمود که وقتی در خانقاه خوابیده بودی چشم چستی رخ چند نفر در پیش صاحب حال
 نشست و در آنرا حاضر بودند و عاقل نیز حاضر بود این بیت گویندگان می گفتند چنان در عاقل
 و بدان و درویشان در گرفت که بهشت شبان روز بهوش بودند که خبر از ندانستند و در قص
 بودند هر که گویندگان می خواستند بیتی دیگر گویند همین بیت می گویند یکم از میان آن ثانیان
 و در نظر چنان بجز شدند که در زمین افتادند و در قرار ماند و آن درویشان از میان ناپیدا شدند
 چون خواج این فوائد تمام کرد خلق باز گشت خواج در ملاوت مشغول شد و الحمد لله علی ذلک
 مجلس پنجم روز دوشنبه دولت پای بوس حاصل شد شیخ جلال و شیخ علی بنجری
 و شیخ محمد اوجده چندی دیگر بزرگان دیگر خدمت حاضر بودند سخن بدین بود که مگر سیت و پنج چیز یکی از
 عبادت است در مرتب اهل سلوک بعد از آن بر لفظ مبارک را نهد که آن پنج چیز اول است
 که مگر سیت در روی مادر و پدر فرزندان را یکی از عبادت است زیرا چه در خبر است از رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم هر فرزندی در روی مادر و پدر بدوستی خداست تعالی بنگر و جمعی پذیرفته
 در نامه اعمال او پیوسته و هر زمانیکه فرزندی در پای مادر و پدر بوسه زند حق تعالی
 ثواب عبادت هزار سال در نامه اعمال او بنویسد و او را بیامرز و بعد از آن همدین محل
 بر لفظ مبارک را نهد وقتی جوانی گناهکاری و فسادکاری از جهان نقل کرد و او را در خواب
 دیدند که میان حاجیان می خرد خلق را تعجب پیدا شد پس دیدند که این دولت از کجا یافتی
 که هیچ عمل نیکو نکردی گفت از می همچنان است اما موری ذال و شتم آن زمان که از خانه

بیرون آمدی سرور پای مادری آوردم مادر دعا کردی خدا تعالی ترا بیا مزد حق ثواب
 حج روزی کند حق تعالی دعای مادر مستجاب کرد و مرا بیا مزد و میان حاجیان در شب
 بخوابیدم بعد از آن هم ملازم این معنی حکایت کرد که وقتی خوابه بازید و پارسیدند که این دولت
 از کجا یافتی فرمود که وقتی که کودک بودم هفت ساله مسجدی زخم پیش او شاد و قرآن می خواندم
 و این آیه که فرمان می شود و یا ایا که این احسانا از او شاد معنی این آیه پرسیدم گفت درین
 آیه فرمان می شود که خدمت مادر و پدر بواجبی کنید چنانچه خدمت من که پدر و مادر شما ایمین
 از او شاد و این بشنیدم تنه بشنیدم پیش مادر آدم سرور پای مادر آوردم که ای مادر من امروز
 همچنین شنیدم که خدای تعالی چنین فرماید از خدا تعالی بخواه تا چنانچه حق قسمت ترا هست
 کنم چون این عرض داشت پیش مادر و پدر کردم دلش زین بسکین بسوخت و گاه نماز
 بگذارد دوست من بگفت درودی سوزی قبله کرد مرا بخدای سپرد این دولت از آن یافتم که دعا
 مادر بود و دوم آنکه وقتی شبی از شبهای زمستان مادر من نیم شب آب طلبیده کوزه پر آب کردم
 بر کف دست نهادم مادر و در خواب بر رفت من بیدار نکردم چنانچه آخر شب بیدار گشت مرا
 با کوزه استاده دید آن زمان که کوزه آب از من بشد از غایت سرپا پوست کف دست من با کوزه
 پر آمد سر در شده بود شفتی که در مادر دست سرم را در کنار گرفت و بوسه داد و گفت ای جان در
 پنج نوبدی دعا دعا کرد که خدای تعالی ترا بیا مزد حق تعالی دعای مادر مستجاب کرد و این هم
 دولت از دعای مادر یافتم بعد از آن فرمود که مرتبه دوم آنست که اگر بستی در مصحف یکی از عباد
 است زیر راجه در شرح اولیا بنشته دیده ام هر که در کلام الله نظر کند و یا بخواند خدا تعالی
 بفرماید تا دو ثواب و زمانه اعمال او بنویسد یکی ثواب بخواندن قرآن و یکی ثواب اگر بستی
 و هر حرفیکه در کلام الله باشد حق تعالی بفرماید تا بعد و جرنی و دیگری و زمانه اعمال او بنویسد
 و ده بدی پاک گرداند بعد از آن دعا گویند آناس کرد که مصحف در شکله و جای که بسفر روزی بیا
 توان بردیانه فرمود و اقول اسلام چندان آنکارانه بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سفر

مصطفی بر این بوی بروی که داند که چیزی خطای شود و مصطفی بر دست کفایت آید آنچه
 اسلام وقتی که آشکارا شد مصطفی را بهای بر روی تعبد از آن هم درین محل فرمود که سلطان محمود
 غزنوی انار الله بر بانه را بعد وفات بخواب دیدند پرسیدند که خدا تعالی با توجه کرد گفت شبی
 از شبهای من در خانه یکی همان بودم در طای مصطفی بود با خود گفتم که مصطفی اینجا است من چگونه
 خیمه باز گفتم که مصطفی را ازین موضع بیرون فرستم باز در خاطر گذشت که برای آسایش خویش
 مصطفی را چگونه بیرون فرستم چون وقت نقل رسید نقل کردم مرا هم بدان مصطفی بخشیدند بعد از آن
 بر لفظ مبارک را ندیدم که مصطفی نکر و بکرم خدا تعالی روشنائی چشم او زاده شود و هیچ گهی آن خیمه
 بدر دنیا بدوشکی نه پذیرد و نگاه همدین محل فرمود که وقتی بزرگی بر شاد داشته بود مصطفی پیش بود
 تا بنیائی بیامد روی بر زمین آورد و اتماس نمود که چندین تداوی کردم این چشمهای من نیکو
 نشدند اکنون بر شما آمده ام تا این چشمهای من نیکو شوند فاتحه درخواست دارم آن بزرگ
 مستقبل قبله شده فاتحه خواند و مصطفی که در پیش داشت بروست گرفت و بر سر دو چشم او مالید
 چشم او چون چراغ روشن گشت بعد از آن فرمود که در جامع الحکایت بنیشت دیده ام که در روزگار
 پیشین جوانی فاسق بود که اوصاف اوسلمانان را نفرت گرفته بود هر چند که او را مانع می شدند
 نمی شنید آنقرض چون نقل کرد او را در خواب دیدند که تاجی بر سر دو حاجی در کمر بسته و حرقه در بر
 پوشیده فرشتگان را فرمان شده است تا در پشت بر اندازوی پرسیدند که تو مرد فاسق بودی
 این دولت از کجا یافتی فرمود که در دنیا یک خیرات در وجود من آمده است و این آن بود که
 جایی که مصطفی را بدیدی بر خاتمی آن جاد و خلوت استاده شدی و با حرمت تمام در روی نظر
 می کردی حق تعالی جمله گناهای مرا بدین یک چیز عفو کرد و مرا در کار مصطفی کرد و پیامرزد و این
 در چه روزی کرد و بعد از آن بر لفظ مبارک را ندیدم سوم مرتبه آنست اگر کسی در روی علما بنگردد
 حق تعالی فرشته بران نظر بیا فرزند تا روز قیامت آن فرشته مرا در آفرینش می خواهد از
 خدای عز و جل تعبد از آن فرمود هر که اوستی علما و شایخ در دل بود خدای تعالی هزار ساله عباد

و ز نامه اعمال او بشتن فرماید و اگر دین میان بیهود حق تعالی درجه او چون درجه علما گرداند و
 مقام او علیین باشد آنگاه فرمود که در ققادی طهیری نبشته دیده ام از رسول الله صلی الله علیه و
 آله و سلم هر که در روی علما بسیار بنگرد و با ایشان برود و بیاید و تا هفت روز ایشان را خدمت
 کند حق تعالی گناه او را تمام درگذارد و یکی هفت هزار ساله در نامه اعمال او بنویسد که روز بروز
 گذرانیده باشد و شب بقیام و این حکایت فرمود که مردی بود در ایام پیشین هر وقتیکه علما را یا
 مشایخ را بدیدی روی از ایشان بگردانیدی و از حد ایشان نتوانستی که بر بنید القرض چون
 آن مرد نقل کرد او را در گور فرود زدند و چون که روی بجانب قبلی کردند روی او جانب قبله
 می گشت جانب دیگری شد خلق را تعجبی و حیرتی پیدا شد تا لغی آوردند که ای مسلمانان خود را
 و این مرد را چه رنج و این مردی بود در دنیا از علما و مشایخ روی بگردانیدی پس هر که از
 علما و مشایخ روی بگرداند با محبت خویش از وی باز دارم و از میان رانندگان بگردانم و فردا
 قیامت دیر چون روی خرس برانگیزم بعد از آن فرمود که مرتبه چهارم در خانه کعبه چیدن است
 و یکی از عبادت است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در خانه کعبه را با الله شرفاً
 و تعظیماً دیده بود یکی از عبادت باشد هر که جانب خانه کعبه را با الله شرفاً و تعظیماً بنگرد و در گشتن
 هزار ساله عبادت و ثواب حج و زنامه اعمال آنکس بنویسند و او را یکی از کرامت است که بندگان
 فرمود که مرتبه پنجم خدمت کردن و در روی پیر خود بنگرستین یکی از عبادت است و هر چه در موقوفه المید
 نبشته دیده ام که خدمت شیخ عثمان فارونی رح فرماید هر که یک روز پیر خود را خدمت کند چنانچه
 حق خدمت است حق تعالی او را در بشت هزار که شک از یک دانه خردار بدید هر دو هر که شک
 حور کرامت کند و فردای قیامت بی حساب در بشت برند و هزار ساله عبادت و زنامه اعمال او
 بنویسند بعد از آن فرمود که مرتبه را باید که هر چه از زبان پیر خود بشنود و گوش و هوش وی بر آن
 متعلق بود و هر نوازی او را و وی و چنان که خدمت پیر فرماید بگوید و رساند و متواتر بخدمت پیر
 حاضر باشد و خدمت کند و اگر متواتر نشود و گوشش نماید بعد از آن بعد از آن محل حکایت فرمود

که وقتی زاده‌ی بود و بعد سال مرگدای را غروب عبادت کرده بود روزی که زاده‌ی گدازیدی و
شب بقیام پنج ساعتی و لحظه از طاعت خالی نبود و هر که بروی بیامری چند نصیحت کرد
و برآیندگان و روزنگان گفتی که در کلام الله مجید فرمان می شود قوله تعالی و ما خلقت ابلیس
والانس الا لیعبدون یعنی ای بندگان خدای تعالی ما را و شما را بیا فرید برای عبادت خدا
خویش و آشنایان و غافل بودن در کاعبادت پس ای مسلمانان ما را واجب است که در
پنج کاری دست نزیم که در طاعت و عبادت خدای تعالی الغرض چون این زاهد نقل کرد
او را در خواب دیدند از وی سوال کردند که خدای تعالی یا تو چه کردی گفت بیامری گفتند بگرد
عمل فرمود چندین عمل که کردم روز و شب خود را بپاداشتم و پنج وقت خود را آسایش ندادم
این جمله اعمال محبوب نبود الا سبب مرگ من از خدمت کردن پیر خود و فرمان آمد چون تو در
خدمت کردن پیر تقصیری نکردی بخشیدم بعد از آن خواهی ادام الله تعالی فرمود و چشم بر آب کرد
که قوای قیامت اسناد و اصدقا و دیا و مشایخ و صدیقان را مبعوث گردانند و کلمه بار و دوش
ایشان بود چنانچه در کلمه صمد بر ریشه بود پس در آیند مردان و فرزندان ایشان و در آن
ریشه های گلیم درآیند و هر کس ریشه بگیرد ساده شود چون خلق از مشرب قیامت فارغ شود چنانچه
ایشان را وقت بخشد که نزدیک بی صراط بر فور برسد آن گلیم را آن درویشان و مردان
برگیرند راهی هزار ساله و آن عقاب قیامت بگیرند خود را بر در بهشت اساده بیایند زهره
نباشد که سختی برسد چون خدمت خواه این فوائد تمام کرد و در تلا و مشغول شد خلق و دعا که
بازگشت آنکه علی از یک مجلس ششم روز پنجشنبه دولت پای بوس محال شد سخن در وقت
خدای عزوجل افتاده بود فیج برهان الدین خشتی و شیخ محمد صفایانی و درویشان دیگر در مسجد جامع
بعد از خدمت خواه حاضر بودند بر لفظ مبارک راند و چرخ است که خدای تعالی بطل و قدرت
خود در عالم آفریده است اگر مردم در آن فرود شود و ساعت از دست برود دیوانه گردد و بعد از آن
فرمود که وقتی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم از وی دیدن اصحاب گفت که در آن

که ما حکم کردیم تو در دنیا ایشان را نه بینی مگر و آخرت اما اگر خواهی و ایشان را در دین تو در کرم
 بعد از آن فرمود که این کلیم را با آن جهان ببرد و در غار صحاب کیمت فرود آورد و یاران بر صاحب
 سلام کردند و حق تعالی ایشان را زنده گردانید جواب سلام باز دادند بعد از آن یاران دین عزیزی
 صلی الله علیه و آله وسلم بر ایشان عرض کردند و ایشان قبول کردند آنگاه خواجه این حکایت فرمود
 که چه چیز است که در قدرت خدا تیمالی نیست اما مرد باید که در فرمانهای او تقصیر نکند تا هر چه خواهد
 شود آنگاه خواجه پنجم برآید کرد و فرمود که وقتی بخدمت خواجه خود شیخ عثمان بارونی رح حاضر بودم
 و جماعت در ایشان نشسته بودند حکایت از مجاهده مقدران و فوائد ایشان می گفتند و در میان
 پیروی متخی شصیت و خف عصار دست گرفته بیا در سلام کرد جواب سلام گفت شیخ عثمان بارونی
 برخاست بایشانست تمام و در پهلوی خود جا داد آن پیر آغاز کرد و فرمود سی سال است پیروی
 از من جدا مانده است از دور و فراق او عالم بدین جای رسیده است و از حال حیات من است
 خبر دارم بخدمت خواجه آمده ام فاتحه و اخلاص در خواست دارم برای آمدن پسر و سلامتی او
 همین که شیخ عثمان بارونی رح این سخن شنید سر در مراقبه کرد ویری بود چون سر بر آورد روی
 پیروی حاضران کرد که فاتحه و اخلاص بخوانیم برای آمدن پسر این پیر جدا مانده را همین که خود
 در ایشان فاتحه و اخلاص تمام کردند فرمود که ای پیر برو بعد یک لحظه پسر خود را بر بسیاری چون
 پیر از زبان مبارک سخن شنید روی بر زمین آورد باز گشت هنوز در بیان راه بود که آینه میاد
 دست پیر گرفت گفت مبارک باد که پسر تو آمد پیر با خاطر خوش آمد در خانه پیر و پسر کجا شدند و ملاقات
 کردند پیر چشمش ضعیف شده بود روشن گشت پایی پس آن باز گشت پسر بخدمت خواجه آورد
 پایی بوس کنانید خوابه آن پسر را پیش خود طلبید پرسید کجا بودی گفت بر غنیمه دریا بودم و چون
 در بنجر بند کرده بود تمام روز بعد از آن تمام نشسته بودم و درویشی هم بر نشاءت مخموم گو با که آن
 درویش خدمت مخموم است و داده در بنجر دست دراز کرد و گوی من بزود گرفت و مرا از دیگ
 بایستاید فرمود پای خود بر پای من نه من بر حکم اشاره آن درویش همچنان کردم فرمود که چشم من

چون چشم پیش کردم خود را بر در خود ایستاده دیدم همین که این سخن گفتم و خواست که سخن دیگر
گوید شیخ الاسلام انگشت مبارک در دندان گرفت که گوی آن پیر بر وید سر و قدم خوابه آورد
که اینک مردان خدای باین قدرت خود را پوشیده دارند آنگاه فرمود که اینهمه قدرت خدای
عزوجل بعد از آن هم درین محل فرمود که در روایه کعبه لاخبار آمده است رضی الله عنه در آفرینش
قدرت خدای عزوجل فرشته آمده است بدان هیبت و بزرگی که خدای دانند پس نام آن فرشته
بایل است انقضی آن فرشته دو دست دراز کرده است یکی سوی مغرب و دومی سوی مشرق و
تبیح می گوید لا اله الا الله محمد رسول الله و آن فرشته مومل است بر شنائی روز بدان دست
نگاه می دارد و دستیکه بسوی مغرب است تاریکی شب بدان دست نگاه می دارد اگر آن فرشته
روشنائی را از دست بگذارد همه عالم روشن گردد و هرگز شب نیاید و اگر تاریکی را از دست بگذارد
همه عالم آسمان و زمین تاریک گردد و هرگز روز نگردد و دومی معلق آویخته اند و خطا سپید و سیاه اند
دومی نبشته اند آدمی بیند گاهی بقیه ای کبابی نقصان کند چون بقیه ای روزی روزی بگذرد
چون نقصان کند تاریکی شب زیاده گردد از نیاجست که گاهی روز دراز بود و گاهی تاریکی شب گناه
گردد و خواهی این فوائد تمام کرد چشم بر آب کرد و بای بگریست و در عالم سکر بود و فرمود که درین راه
مردان خدای باشند هر معامله که در عالم می گذرد و هر عجبی که از آن قدرت می باشد پیش نظر ایشان
آن چیز با معائنه است و می بینند و پیش بندگان خدای عزوجل آن معامله بازمی گویند بعد از آن
هم درین محل فرمود فرشته دیگر آفریده است بدان بزرگی و هیبت که یک دست در آسمان است با و بار
بدان دست نگاه می دارد و آن دست که جانب زمین است آنها بدان دست نگاه می دارد
اگر آن فرشته از آن دست آنها بگذارد همه عالم غرق شوند و اگر از دست با و بگذارد همه عالم زیر بار
گردد و بعد از آن هم درین محل فرمود که حق سبحانه و تعالی کوه قاف را برپا فرموده است بزرگی آن
بگرد همه دنیا است و این دنیا و جمله چیزها و بهمان آن کوه است که می نامند خیا که در کلام الله فرما
می شود و القرآن المبین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این را تفسیر کرد و فرمود که

حق سبحانه و تعالی فرشته دیگر آفریده است که بالای آن کوفته است و پیچ او همین است که میگوید
 لا اله الا الله محمد رسول الله و نام آن فرشته قزائیل است و بدان کوه و گل است او گاهی دست
 می کشاید و گاهی می بندد و رنگهای زمین بردست اوست هرگاه بیکه خدای تعالی خواهد که بر زمین
 تنگی پیدا کرد آن فرشته را فرمان می شود تا رنگ زمین در کشد چون رنگها فراهم آید آنها و چشمها شک
 شود و نبات بر نیاید و چون خواهد که فراخی در زمین فرستد آن فرشته را فرمان می شود تا رنگ زمین
 بکشاید و چون خواهد که خلقی را ببرد و قدرت خود بنماید آن فرشته را فرمان دهد تا رنگ زمین بکشاید
 و از آن گویند پس زمین بچندتا آن زمان که فرمان شود بعد از آن هم درین محل فرمود که شنیده ام از زبان
 شیخ الاسلام خواجه عثمان مارونی رح و از شیخ سیف الدین باقری رح که در سلسله العارفین مشایخ
 دیده ام که خدای تعالی آن کوه را چهل جهان جز این جهان چهارچند بیا فریده است و هر چنانچه
 از آن چهارصد قسمت است و هفتی چهارچند این دنیا است و اندرین چهل جهان که از پس آن است
 هیچ ظلمت نیست و هر گوشه شب نشود و تاریکی نباشد مگر که نورست و زمین آن از درخت و ساکنان آن همه
 فرشتگانند پس آن چهل جهان تا اوم داند و نه ابلیس و نه بهشت و نه دوزخ از آن رود باز که شایان
 خدا تعالی آفریده است آن فرشتگان هر چه می گویند که لا اله الا الله محمد رسول الله پس آن
 چهل عجا بهاست و او پس آن دیگر عجا بهاست که بزرگی و عظمت آن نم اند که خدای عز و جل
 بعد از آن فرمود که این کوه را بر سه سو گاه و نهاده اند و بزرگی آن گاوسی هزار سال راه است و
 آن گاو ایستاده است و حمد و ستای گوید و خدای عز و جل را و سر آن گاو در شرق و درم آن
 در مغرب است بعد از آن شیخ عثمان مارونی رح قسم را ندوران روزیکه این حکایت از زبان شیخ
 مودودی شنیده ام خدمت ایشان سر در مراقبه کردند و روشنی بخدمت ایشان حاضر بود و در
 از درون آن خرقة ناپیداشد نه همان زمان باز در عالم موجود پیدا آمدند آن درویش سوگند خورد
 که سن و شیخ مودودی شیخ رح هر دو نزدیک آن کوه بودیم و چهل جهان که خواجه فوایدی فرمود و غیبی
 معانی می کردیم که ذره تجا در نبود این مکاشفه سبب آن بود که درین تنگی پیدا شده بود و ایشان

در وقت حکایت آن راضیانه میگرداند آنگاه شیخ الاسلام خواندیمین الحق والدین ادام الله تقواه
 فرمود که در پیش راقوت باطن هم چنین می باید که بنویسد که در حکایت اولیا نقص دارد آن را بدو
 معاینه کند و قوت که است او را از کم گوید آنگاه هم درین محل فرمود حکایت احوال خود که قوی نما
 جانب سمرقند مسافر بود نزدیک محلت امام ابوالایت سمرقندی بزرگی مسجد بنا کرده بود و در پیش
 ایستاده می گفت که محراب بدین سمت بدرید که سمت کعبه انبیاست دعا گو آنجا استاده بود گفت که
 این طرف نیست آن طرف است که دعا گوی گوید هر چند که دعا گو گفت او شنید دعا گو بر پشت
 کرد و گردن داشتند بگریتم بگریتم بر آن سستی که می گویم کعبه است یا نه چون آن داشتند بدین معاینه کرد
 خانه کعبه را هم بدان سمت بدرید که دعا گوی گفت بعد از آن هم درین محل فرمود و این حکایت کرد که
 حق سبحانه و تعالی ما را بر بیا فرید در آن روز که دوزخ را بیا فرید فرمان داد که ای مارمانتی
 بتومی دهم گناه دار گفت فرمان بردارم خدا که دمان باز کن آن مار دمان باز کرد و حقیقا
 فرشتگان را فرمان داد و دوزخ را گرفتند و در دمان آن مار نهادند پس فرمان داد که دمان بر بند
 دمان بر بست اکنون دوزخ در دمان آن مار است و در زیر هفتم زمین پس اگر دوزخ در دمان
 نبودی جمله عالم بسوختی و هلاک شدی بعد از آن بر لفظ مبارک را ندید چون روز قیامت بخاید
 حق سبحانه و تعالی فرشتگان را فرمان دهد تا دوزخ را از دمان مار بیرون آرند و دوزخ را
 هزار سلسله باشد و در هر سلسله هزار فرشته او بزنند و هر فرشته را بزرگی چندان بود که حق سبحانه و تعالی
 اگر فرمان دهد جمله آفریدگان را یک لقمه کند آنگاه دوزخ را بتابند چون یک دمی بزنند جمله حشر
 قیامت برود و در آنگاه خواجایان فوائد تمام کرد و فرمود هر که خواهد عقاب آن روز زمین بود
 پس او طاعتی کند که نزدیک آن بهتر از هیچ طاعتی نیست که کند این دعا گو عرض داشت کرد
 که آن طاعت کدام است فرمود در مانند گان را فریاد رسیدن و حاجت یی پارگان را روا کردن و
 گرسنگان را سیر گردانیدن که هیچ عملی بهتر از این عمل نزدیک خدای تعالی نیست همین که خوا
 این فوائد تمام کرد خلق و دعا گو باز گشت الحمد لله علی ذلک **خمس** روز چهارشنبه

دولت پای بوس میسر گشت چند نفر حاجی از خانه کعبه زاد با الله شرفاً و تعظیماً آمده بودند سخن
در فاتحه افتاده بود بر لفظ مبارک رانده در آثار مشایخ طبقات بنیشت دیده ام که فاتحه را از برای بزرگان
حاجات بسیار باید خواند و در حضرت ادر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم که را احتی می یاکاری مشکل
پیش آید فاتحه الکتاب برین طریق بخواند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله یعنی هم رحیم ما در لام
الحمد و خال کند وقت آمین شده با آمین بگوید حق سبحانه و تعالی آن هم را یکفایت رساند
بعد از آن هم درین محل فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و نیازان
گرد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بودند بر لفظ مبارک رانده حق سبحانه و تعالی بجا
من بسیار که امتها ازانی داشت چنانکه پیش از من بر هیچ پیغمبری نبود آنجا فرمود که من نشسته بودم
که هر خبری بی علم بیاید و گشت یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمان می شود نزدیک تو کتابی بر تاده ام
و در آن کتاب سورتی فرستاده ام اگر آن سورت در توره بودی هیچ کس از امت موسی علم جود
نگشتی و اگر این سوره در انجیل بودی هیچ کس از امت عیسی ترسان نشدی و اگر سوره در زبور بود
هیچ کس از امت داود و داود و گشتی و این سوره در قرآن از آن فرستاده ام بایکیت این سوره
آستان تو از خدای تعالی مظهر باشد تا روز قیامت از عذاب و فرج و جود آن برادر برکت
خواندن و مطالعه کردن این سوره ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدان خدائی که ترا برستی
بخلق فرستاده اگر در یابای روی زمین برادر گردد و درختان عالم قلم گردند و هفت آسمان هفت
زمین کاغذ گردد و از ابتدا عالم تا اقر حق فصل این سوره بنیشت نشود بعد از آن خواجده ام الله
بقا به بر لفظ مبارک رانده که سوره فاتحه جمله در و باراد بسیار شفاست هر بیماری که هیچ
علاج نیکو نشود این سوره میان سنت و فرائض نماز یا بعد از بسم الله جل و یکبار بخواند و هر که
بر دعوی تعالی او را شفا دهد و صحت نبیشت از برکت این سوره بعد از آن هم درین محل فرمود که
در حدیث است قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الفاتحه شفا کل داء یعنی سوره فاتحه شفا کل
مرض و در بار بعد از آن هم درین معنی فرمود وقتی بادون کشید نور الله فرموده را از حق صعب بود

مدت دو سال بیشتر بود چون از علاج درماند وزیر را بخدمت خواجہ فضیل عیاض رح فرستاد که از
 فرستاد که از دست زحمت من بجان رسیده ام و هر علاجی که کردم مرا صحت نشد الغرض چون وقت
 و راتمه بود خواجہ فضیل عیاض رح بر فرزند خواست بخدمت بارون رشید بیاید دست مبارک
 خود بر بارون رشید فرود آورده و دو فاتحه چهل و یکبار بخواند بر وی بدید مهنوز نیکو نه و سیده بود که
 از آن بخت صحت یافت آنگاه هم درین محل فرمود که وقتی امیر المومنین علی رضن بر سر بیماری رسید
 فاتحه بخواند بر سید و زبان صحت یافت فردی دیگر عیادت او آمده بود پرسید که چگونه شما صحت
 شد گفت امیر المومنین علی رضن بیامدند همین سوره فاتحه خواند مرا صحت شد مهنوز این سخن نگفته بود
 آن مرد را و صحت شد و هم در آن زحمت برد و از سبب بد اعتقادی او بود که مردم را هر کاری که
 باشد صدق می باید و عقیده نیک می باید اگر دست بی فاتحه فرود آورد همه صحت شود و خاصه سوره
 فاتحه که جمگی در دها را شفاست بعد از آن بر لفظ مبارک را اندک در تفسیر آمده است که خدای تعالی
 همه سوره را یک نام خواند و سوره فاتحه را هفت نام خواند اول فاتحه الکتاب دوم سبع المثانی
 سوم ام الکتاب چهارم ام القرآن پنجم سوره مغفره ششم سوره رحمت هفتم سوره النامیه و هشتم
 سوره هفت حرف نیست و نیا آمده است اول حرف ث زیرا چه اول ث بوست خوانده اند
 با شبر کاری نیست دوم حرف حیم نیست که حیم از جهنم است خواننده الحمد را با جهنم کاری نیست سوم
 حرف زی نیست که زی از قوم است خواننده الحمد را با قوم کاری نیست چهارم حرف نیت که
 نشین از شقاوت است خواننده الحمد را با شقاوت کاری نیست پنجم حرف فانیست که فانیست
 است خواننده الحمد را با ایکی کاری نیست ششم فارغیت که فارغ از فراق است خواننده الحمد را
 با فراق کاری نیست هفتم حرف نیست که حرف از خواری است خواننده الحمد را با خواری کاری نیست
 و درین سوره هفت آیه است امام ناصر بنی رح می نویسد که درین سوره هفت آیه است
 تن هفت اندام آفریده اند هر ان بنده که این هفت آیه بخواند حق سبحانه و تعالی هر اندامی را
 از هفت دوزخ نگاه دارد آنگاه هم درین محل فرمود که شلخ طبقات را پس سلوک می نویسد که

حق تعالی درین سوره صد و بیست و چهار حرف فرمود و یک لک و بیست و چهار هزار پنجاه و شش
بعد و هر حرفی که درین سوره است ثواب یک لک و بیست و چهار هزار پنجاه و شش است که شادی
پیدا و برکت الحمد آنگاه این تفسیل کرد که الحمد پنج حرف است حق تعالی پنج وقت نماز فرمود
در شبان روزی هر آن بنده که این پنج حرف بخواند هر نقصی و نقصانی که درین پنج نماز کرده باشد
خدا ایتعالی اذن بدهد و پذیرد آنگاه فرمود که الله سه حرف است سه و پنج ضم کنی هشت کرد و خدا آگاه
هشت و بیست بروی کشاده گرداند و هر دری که خواهد در روز رب العالمین ده حرف است
دو را با هشت ضم کنی نهم شده باشد حق سبحانه و تعالی نهمه هزار عالم بیا فریده است هر آن بنده
که نهمه حرف را بخواند بعد و هر حرفی که درین نهمه هزار عالم است ثواب یاد اگر شش حرف
ست شش حرف را با نهمه ضم کنی بیست و چهار باشد حق تعالی در شب و روز بیست و چهار
ساعت بیا فریده است هر آن بنده که این بیست و چهار حرف را بخواند از گناهان بمان
بیرون آید گوی که امر و از او مراده شده است اگر شش حرف است شش را با بیست و چهار
ضم کنی نهم باشد حق سبحانه و تعالی بیست و چهار را سی هزار ساله راه بیا فرید پس هر آن که این
نهم حرف بخواند سی هزار سال راه بگذرد چنانچه برق بگذرد و تا یک یوم الدین دوازده حرف
ست دوازده را با نهمی ضم کنی چهل و دو باشد حق سبحانه و تعالی هر سالی دوازده ماه فریده است
هر آن بنده که این دوازده حرف را بخواند هر گناهی که درین دوازده ماه کرده باشد بخشاید
از گناه وی درگذرد و آيا که نهمه هشت حرف است هشت با چهل و دو ضم کنی پنجاه باشد
حق سبحانه و تعالی روز قیامت را که بمقابله پنجاه هزار سال باشد پیدا کرد پس هر آن بنده که این
پنجاه حرف را بخواند حق تعالی بر آن بنده چنین معامله کند که با صد لیقان خدای کرده باشد
و آيا که نسیقین یازده حرف است یازده را با پنجاه ضم کنی شصت و یک باشد حق سبحانه و تعالی
در دنیا و در آسمان شصت و یک دریا فریده است هر آن بنده که این شصت و یک حرف را
بخواند بعد و هر قطره که از آن دریا بود آن مقدار نیکی در نامه اعمال او بنویسند و همان مقدار

بدین اوانجامه اعمال و بی شوکتی آنرا انصراط الشقیق نموده حزن ست نوزده را با شصت و یک
 غم گنی هشتاد و هشتاد که در دنیا عمر خورد هشتاد و نوزده بروی واجب الیدیس بر آن بنده که این
 هشتاد و حزن بخواند حق سبحانه و تعالی از او هشتاد و نوزده ساقط گرداند آمنت علیهم غیر المصوب
 علیهم و لا الضالین آمین چهل و چهار حزن ست چهل و چهار را با هشتاد و غم گنی صد و سبست
 چهار حزن باشد حق سبحانه و تعالی صد و سبست و چهار هزار پنجاه و چهار خلق فرستاده است بر آن
 بنده که این صد و سبست و چهار هزار حزن بخواند ثواب صد و سبست و چهار هزار پنجاه و چهار بر او بیاید و در
 بعد از آن هم درین محل فرمود که وقتی برایش عثمان را و بی روح در سفری بودم در کناره و طایفه
 رسیدیم آنجا گشتی نبود که گذریم و باقی بماند می رفتم تا آنجا که چشمم پیش کن چون چشمم پیش کردم
 خود را در پیش را در کناره و طایفه ایستاده دیدم و دعا گوی بخندم و عرض نمودند که در آنجا که چشمم
 فرمود که بجز بار فاطمه الکتاب خواندم بای در آب نهادم گذر چشمم پس هر که فاطمه الکتاب بصورت
 بخواند برای حاجت و غم را اگر آن غم و حاجت رود انشاء و نیک او بدین من باشد چون
 خواجه این فرمود تمام کرد مشغول شد خلعت و دعا گو باو گشت الحمد لله علی ذلک مجلس
 هجدهم در پیشینه دولت پای پوس حاصل شد سخن در او و تسبیح افتاده بود و بلفظ مبارک
 را از هر که در و بر خود وظیفه کند باید که هر روز بخواند و اگر هر روز نتواند شب بخواند البته همه حال
 وظیفه که کرده باشد آن را بخواند بعد از آن در کار دیگر شود زیرا چه در حدیث است قال انبی
 علی الله علیه و آله و سلم تارك الورد ملعون یعنی ترک گیرنده و در ملعون است بعد از آن بعد ازین
 محل فرمود که وقتی مولانا رضی الدین روح او سپ خطا کرد ای شجاست همین که در خانه آمد
 اندیشید که این از کجاست باشد که بیاد و غرض با او و سوره یس و وظیفه بود در آن روز وظیفه
 از وی فوت شده بود آنگاه ملائم این حکایت فرمود که بزرگی بود از بزرگان دین خواجه
 عبداللہ مبارک رح گفتندی وقتی از خدمت ایشان وظیفه فوت شد همان زمان را باقی ماند
 و او که ای عبداللہ عیدی که با او کردی مگر فراموش شد وظیفه که بود آن را بخواندی فرمودند

صحنی غلیل کریم حبیب مجید مصطفی رضی عنهما با صبر قائم حافظ شهید عادل حکیم نور حجت بیان بران
 مومن مطیع مذکر و اعطاء و احد امین صادق ناطق صاحب کل مدنی بطی عربی با شتی قرشی مشغری
 اتقی عزیز بریں روفتیم طیب طاهر مطهر فصیح سید متقی امام باریق بسین اول آخر ظاهر باطن رحمت
 شفیع محرم از ناجی حلیم شهید قریب نبیب ولی عبداللہ محمد کرانت اللہ و محمد آیت اللہ و سلم تسلیم
 کثیر اکثر ابرجتک یا ارحم الراحمین بعد از ان سه بار این درود بخواند اللهم صل علی محمد حتی لایقی
 من الصلوة یعنی و ارحم علی محمد حتی لایقی من الرحمة شی و بارک علی محمد حتی لایقی من البرکات شی
 بعد از ان یک بار آیت الکبریٰ بخواند اللہ لا اله الا هو اتقی القیوم لا تاخذہ سنین ولا نوم له فی السموات
 و ما فی الارض من الذی یشتغ عنه الا باذنہ یعلم ما بین یدیم و ما خلفهم و لا یحیطون بشی من علمه الا بما
 شاء و سح کرسیہ السموات و الارض و لا یؤوده حقلها و هو اعلیٰ اعظم بعد از ان سه بار بگوید قل اللهم
 مالک الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك من تشاء و تقرض من تشاء و تؤئل من تشاء
 بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر بعد از ان سه بار بخواند قل هو اللہ احد بعد از ان هفت بار بگوید قل لا
 حول و لا قوۃ الا باللہ العلیہ توکلک و هو رب العرش العظیم انگاه سه بار بخواند ربنا لا تمکننا الا طاقه
 لنا یه و عفت عنا و غفر لنا و ارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکافرین برجتک یا ارحم الراحمین
 بعد از ان سه بار بخواند اللهم اغفر لی و لوالدئی و لجميع المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء
 منهم و الاموات برجتک یا ارحم الراحمین بعد از ان سه بار بخواند سبحان الاول المبدی سبحان الباقی
 المعید اللہ اصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد انگاه سه بار بخواند و ان اللہ علی کل شیء قدیر و ان اللہ
 قد احاطه کل شیء عدداً و انگاه سه بار بگوید توبه عند الظالم طلیل و لا یمیک لنفسه نفعاً و لا ضرراً و لا موتاً و لا حیاتاً
 و لا فتوراً بعد از ان سه بار بگوید اللہ یا حی یا قیوم یا اللہ لا اله الا انت اسالک ان تجبی قلبی بنور فتوحک
 ابر یا اللہ یا اللہ بعد از ان سه بار بگوید یا سبب الاسباب یا مفتح الابواب یا متقلب القلوب و الابصار یا
 دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین غثنی توکلک علیک یا رب و غوثت امری انیک یا رب الاحول و
 لا قوۃ الا باللہ العلی اعظم ماشاء اللہ کان و ما لم یثابر لم یکن بحق الیک انبیا و الیک شفعین بعد از ان

یک بار گوید اللهم انی اسألك یا من یک حوائج المسالمین وعلیم خیر العاصین فان لک من کل
 مسألة تنسأ سمعاً طامراً جواباً عتیماً وان من کل صامت علیاً طامراً عطاءً موعیداً الصادقة
 ویا دیک الشاهد ورحمتک الواسعة وکرمک السابعة النظر الی نظرة برکتک یا ارحم الراحمین تعبدون
 یک بار گوید یا خشان یا ثنان یا دنان یا برهان یا سبحان یا غفران یا ذوالجلال واکرام انگاه
 سه بار گوید اللهم صلح الله محمد اللهم ارحم الله محمد اللهم فخرج عن الله محمد تعبدون سه بار گوید اللهم انی اسألك
 یا سماءک الاعظم ان تعطينی ما سألتک بفضلك وکرک یا ارحم الراحمین الحمد لله الذی فی السموات
 عرشه والحمد لله الذی فی القیور قضاؤه وادبه والحمد لله الذی فی البر والبحر سبیلده والحمد لله الذی لا یأذو
 الا لمجاهد الا الیه رب لا تنزنی فردا وانت خیر الوارثین تعبدون سه بار گوید سبحان الله ما المیزان و
 منشی اعظم فزته العرش وبلغ الرضا ولا اله الا الله علی المیزان فتشی اعظم فزته العرش وبلغ الرضا
 برحمتک یا ارحم الراحمین انگاه یک بار گوید ضیعت بالله رباً کریماً ومجربیتاً ویا اسلام دنیا ویا قرآناً
 اماناً ویا کعبه قبیلة وبالمؤمنین اخواناً انگاه سه بار گوید بسم الله خیر الاسماء و بسم الله رب الارض والسماء
 بسم الله الذی لا یفترغ اسمیه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السميع العظیم تعبدون چند بار گوید اللهم احزننا
 من الناریا مجیر تعبدون ده بار گوید یرا لا اله الا الله و هم بار محمد رسول الله تعبدون یک بار گوید
 واشهد ان الجنة حق والنار حق والمیزان حق والموت حق والسؤال حق والضرر حق والشفاعة
 حق وکرامه الاولیاء حق ومعجزة الانبیاء حق فی الدار الدنیا وان الساعة وایت لا یریب فیها وان الله
 یبث من فی القبور انگاه دست بالا کنده این دعا بخواند اللهم زد نورنا وزد حضورنا وزد فقرنا وزد
 زهدنا و زد نعمتنا وزد عیبتنا وزد غشقتنا وزد قبولنا برحمتک یا ارحم الراحمین تعبدون سباحت
 و سوره ثین بخواند تعبدون سوره الملک تعبدون سوره الجمع بخواند تعبد و چون آفتاب بلند بر آید
 نماز شروق بگذارد ده رکعت پنج سلام نیست همین ست در رکعت اول فاتحه یک بار و اذا
 زلزت الارض زلزالها یک بار و در رکعت دوم فاتحه یک بار و اما عینک یا تعبدون ده بار و در
 فرستة تعبد و در تکمیل قرآن مشغول شو و تا صلوة چاشت تعبدون فرمود که صلوة چاشت بگذارد

دوازده رکعت شبش سلام در هر رکعتی فاتحه یکبار و سوره و الفصحی یک بار چون سلام دهد صد بار
 کلمه سبحان الله تا آخر بگوید و صد بار در دو بر پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستد بعد از تلاوت
 قرآن مشغول شود تا آن زمان که استوار درنگ بگذارد البتة با همه تر خضر ملاقاتی شود و هر دو سوره
 آخرین بخواند از الم تر کيف تأقُل اعوذ برب الناس و چون سلام بدیده بار در دو بفرستد بعد از
 سوره نوح بخواند مشغول شود تا آنگاه که نماز دیگر شود بعد از آن صد بار بگوید لا حول ولا قوة الا بالله
 العلی العظيم بعد از سوره فتح بخواند بعد از سوره الملک پنج بار بخواند بعد از سوره عم یساولون و سوره
 و اننا نرعات بخواند حق تعالی او را در گور نگذارد آنگاه در ذکر مشغول شود و شرح مثل پنجشنبه دیده ام
 هر که سوره و اننا نرعات بخواند حق تعالی او را در گور نگذارد بعد از نماز شام بگذارد بعد از سنت دو رکعت
 نماز حفظ ایمان بگذارد و در رکعت اول بعد فاتحه اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الفلق یکبار و در
 رکعت دوم فاتحه یک بار و اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الناس یک بار بعد از فراغ سه سجده
 و بگوید یا حی یا قیوم ثم یبتنی علی الایمان بعد از آن صلوة الاوائین بگذارد تا نزدیک ماتش رکعت
 بسته سلام اند و در رکعت اول بعد فاتحه اذان اولت الارض در رکعت دوم بعد فاتحه اللهم التکاثرو و در
 رکعت سوم بعد فاتحه سوره الواقعة بخواند تا آن زمان مشغول باشد که نماز خفتن در آید و او را کند و آن
 دعا بخواند اللهم اعنی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک بعد از آن نماز خفتن چهار رکعت نماز بگذارد
 در رکعت اول بعد فاتحه آیه الکرسی سه بار و در هر سه رکعت هر سه قل بخواند بعد سلام حاجت خواهد و ا
 شود بعد چهار رکعت نماز صلوة السعادت بگذارد و در هر رکعت بعد فاتحه انا ازناه سه بار و اخلاص
 پانزده بار چون از نماز فارغ شود سه سجده سه بار بگوید یا حی یا قیوم ثم یبتنی علی الایمان بعد از آن
 چون بشیند این دعا بخواند اللهم انی اسألك برکة فی العمر و صحة فی البدن و راحة فی المعیة و وسعة
 فی الرزق و زیادة فی العلم و یبتنی علی الایمان بعد از آن شب راسه تم کند اول پاسب شب و در
 نماز مشغول باشد دوم پاسب شب نماز تهجد بگذارد که بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فریضه
 بود بر ما واجب است چهار سلام بگذارد و هر چه داند از قرآن بخواند آنگاه یک زمانی در خواب رود

بعد بر خیزد و بنشیند تا صبح که قاف مشغول بود و در غیرست که بزرگی را نماز تهنیت خدمت بود
 از اسپن خطا کرد پای شکست این بزرگ گرد خود برآید که از کجا بود با قاف آواز داد که نماز تهنیت
 فوت شد همین بار آور که با شکست بعد از آن مشغول شود تا صبح که قاف چنانچه بالا گفته شد است
 همچنان باز از سر گیرد و نامی باید که در آنجا در نکند و پشت مشایخ خود در قاف باشد و بعد از آنکه
 مجلس ششم دولت پای بوس میبندد گشت شیخ او حد کرمانی و شیخ واحد بران غزنوی و
 خواجه سلیمان عبدالرحمن و چند نفر درویشان دیگر بخیرست خواجها حاضر بودند و در سلوک می نشست
 بعد از آن بر لفظ مبارک را اند که سلوک را بعضی مشایخ صد مرتبه نموده اند از آن هفتدهم مرتبه کشف و
 کرامت است پس هر که درین خانه هفتدهم خود را کشف نکند او در صد مرتبه فرید بعد از آن فرمود که
 در خانه آن خواجهان پیشت بعضی از آن پانزده مرتبه در سلوک نموده اند از آن پنجم مرتبه کشف
 و کرامت است پس خواجهان نامی گویند که مردم خود را درین مرتبه کشف و کرامت نکردند چون
 هر پانزده مرتبه برسد آنگاه خود را کشف و کرامت کند آنگاه کامل بود بعد از آن بهرین محل فرمود
 که در سلوک آمده است که وقتی خواجه بنشیند بعد از سجده را بر سید نمک نشاودید و چنانچه خواهد بود اگر نخواهد
 بنایمید فرمود یک چیز خواهم و آن چیز آنست که موسی صلوات الله علیه بخیر است آن دولت
 پدر و فرزندی شد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بی خواست روزی شد پس بنده را با خواست چه
 کار اگر لایق دابل آن شده ام به خودی خود جواب بخواهند گرفت تجلی خواهد شد پس چه حاجت
 که خواست کنم بعد از آن سخن در عشق افتاد بر لفظ مبارک را اند که دل عاشق آتشکده محبت باشد
 پس هر چه در و فرود آید آن را بسوزد و ناچیز گرداند زیرا چه پیچ آتشی یا لاله از آتش محبت نیست
 بعد از آن فرمود که وقتی خواجه بایزید سبطی سجده در مقام قرب شد با قاف آواز داد که ای بایزید
 امروز روز خواست تو و شمشیر است بخواه هر چه می طلبی تا مطلب ترا بدهم خواجه سرسجده نهاد
 گفت بنده را با خواست چه کار کردی خوشبختی که از یاد شاه شود بنده بدان راضی است آواز آید
 که ای بایزید آخرت بتو ادا دم گفت آلمی آن زندان خانه دوستان است باز آواز داد که ای بایزید

بهشت و دوزخ و عرش و کرسی هر چه ملک است بهم تو دادم گفت خیر ندانم که بطلب مقصود تو
چسبیت تا بتو بردهم گفت آنی تو میدانی که مقصود من چیست بافت آواز داد که ای یار یزد تو را بطلبی
اگر تا تو بطلبم تو چه کنی همین که آواز برآمد خواهی سوگند خورد که بغیر حلال تو اگر مرا بطلبی فردای قیامت
در میان حشر و ایم پیش آتش دوزخ بایستم بیک آه جللی آتش دوزخ را فرو بریم و آن را
تا چیز گردانم زیرا چه پیش آتش محبت دوزخ هیچ تابش ندارد چون بایزید این سوگند بر زبان
رانده بافت آواز داد که ای یار یزد یافتمی آنچه مطلوب داشتی بعد از آن همه درین محل فرمود که راجعه
بصری رخ شمای از شمای آن شوق اشتیاق عشق فریادی کرد الحرق الحرق خلق بصره آن
فریاد شنیدند بیدار شدند آتش را اطفاء کنند و اصلی در میان ایشان بود گفت این چه
نادانی است که آتش را با اطفاء کردن آلوده آتش محبت دارد و در پیغمبر او عشق دوست
مسکن گرفته است چون طاقت نمی آرد فریادی کند که الحرق الحرق و آتش عشق گشته نگردد
که چه حال دوست آنگاه هم درین محل فرمود که مقصود طالع روح را پسیدند که کمالیت در عشق
دوست چه چیز است فرمود که چون معشوق بساط سیاست بگشوده باشد پس عاشق را بر سیاست
بدارند و ذره ازان قاعده خود تجاوز نکند و در رضای معشوق کمر بر میان بندد و بشا بدهد او
مستغرق چنان فرود شود که از مبتل و کشتن ایشان خبر نباشد آنگاه خواجہ معین الدین امام شد
تقوا و چشم پر آب کرد و این بیت بر لفظ مبارک راند **خبر دیان چو بنده گیرند عاشقان**
پیش شان چنین میزند بعد از آن هم درین محل فرمود عاشقی را بر سر قیبه بعد از هزار تازیانه زود
او از دست فتنه از پایی در نیاید و اصلی بر سر او رسید پرسید چه حال است گفت معشوق من
پیش نظر من بود بوقت مشاهده او ذره الم بمن نرسید و خبر خود آمادم محمد غزالی جانی می گوید که
وقتی عیاری بر سر بازار بغداد دست و پای بریدند او را در خنده یافتند شخصی بر سر او می گذشت
او را در خنده دید پرسید که این چه طریق است گفت محبوب من در نظر من بود بوقت مشاهده او
ازین درو خبر ندانم چنان در مشاهده او مستغرق بودم که خبر از قصاص ایشان نبود آنگاه خواجہ

چشم پر آب کرد و این بیت فرمود بر بناسب مال شایده دوست است او بر سر قتل و من درو
 حیرانم بکان را ندانم تفتیش چه نگوی آید بعد از آن سخن در اهل سلوک و احوال عارفان قناده
 بر لفظ مبارک را اندک وقتی خواهم باز بر بیطامی روح در مناجات بود و این سخن از زبان بیرون
 آمد که کیفیت السلوک الیک نداشتید که ای بازید بطلون گفتگفت گفتگفت گفتگفت گفتگفت گفتگفت گفتگفت
 ده انگاه حدیث باگویی ایمنه خواهم فرمود اگر مردم در راه طریقت اول دنیا را و آنچه در دنیا است
 بعد از آن خود را طلاق بگوید یعنی خطبیزاری ندیده او داخل اهل سلوک در نیاید و از ایشان نشاید
 پس اگر او چنین نبود کذاب بود در میان اهل دعوی که در سلوک می کند بعد از آن فرمود که یکی از
 بزرگان طریقت که اهل عشق بودند وقتی در مناجات گفت الهی اگر تو از من بپندار سال بر حساب
 خواهی من از تو بپندارم هزار سال بی گفتن خواهیم از آنکه امروز بپندارم و پندارم هزار سال است بگویم
 گفته جمله را در شور آورده از بی گفتن و این جمله شور با که اندر زمین و آسمان آمده است از شوق است
 است همین که آن بزرگ این سخن گفت آواز برآمد که جواب بشنو آرزوی شما شمارا یعنی هفت شست
 رافتره دژره کنم و هر دژره دیدار بنمایم گویم نیک حساب بپندارم هزار سال و باقی در کناره نهادیم آنگاه
 بعد از آن محل فرمود که عارفی بود هر روز این سخن گفتی هر کسی بچیزی فرود آمد و ما بگویم که هیچ فرود نمی آیم
 پس یک بار خود را اندک دیدیم از برای خود نخواهیم و هفت زمین پریم آنگاه آنگاه هم در طلبات شوق و کمال
 فرمود و خواست مرا بنده و ما نخواهیم که او را بنده یعنی بنده را با خواست چه کار که وقتی بزرگی می فرمود
 سهل روی از ایشان بگردانیدیم و بجزرت رفتیم همه را پیش از خود آنجا حاضر دیدیم آنچه خواستیم
 حق تعالی یک عنایت را پیش از من بخود رسانید هم درین محل فرمود که وقتی بزرگی می فرمود
 که چون ما را از پوست بیرون ام و نگاه کردم عاشق و معشوق و عشق یکی دیدیم یعنی در عالم توحید
 هم یکی است و یکی از تو دید بعد از آن فرمود که چون عارف کامل حال می شود از صد هزار مقام بیرون
 می آید و کار خود بیشتر می کند و اگر ازین مقام بیرون می آید بعد ازین مقام حیرت از آن است یعنی
 هنوز در کناره است پس راهی یابد که پیشتر شود و ضایع می ماند آنگاه هم درین محل فرمود که خواهی

گفتی کسی سال ست حق من بود اکنون من آئینه خود دیدم یعنی آنچه من بودم نماند و شکر
 جز آن و ما منی از میان برخاست اما چون نمانده ام حق تعالی آئینه خویش ست و این که بگویم
 آئینه خویش یعنی حق بربان من می گوید و من در میان نه بعد از آن هم درین محل فرمود و بر لفظ مبارک
 را ند که خواجه یاریزید رح گفت که سالها بدین درگاه مجاور بودم عاقبت خبر همین حسرت نصیب
 نشده است و چون بدرگاه شرم تیج زحمتی بنمود اهل دنیا مشغول بودند بدینا و اهل آخرت با خبر
 و در میان بدعوی و ارباب تقوی آیه تقوی و قوی با کل و شرب و قوی بسلاح و قوی بیکه
 پیش شاه بودند و در دیار غرق شده بودند بعد از آن این حکایت فرمود مدتی برآمد که گرد خانه
 کعبه بن طواف می کردم آنگاه همدین محل فرمود چون بحق رسیدم که از شبهای عاشقی یعنی
 یاریزید صادق دل خود را می طلبد وقت سحرگاه او از برآمد که ای یاریزید بخیر یا چیزی دیگر می گوی
 تر با دل چه کار بعد از آن همدین محل فرمود که عارف آن کسی ست هر کجا که باشد و هر چه خواهد
 پیش او آید با هر که سخن گوید جواب از وی شنود اما درین راه او عارف نیست که بر پی چیزی برود
 بعد از آن فرمود که عارفان را مرتبه آنست که چون بدان مرتبه رسید جلگی عالم و آنچه در عالم ست
 میان دو انگشت خود بیند چنانچه خواجه یاریزید رح را پرسیدند که کار خود تا کجا در طریقت رسانیدی
 گفت تا اینجا رسانیده ام آن زمان که در میان دو انگشت خود نظمی کنم جلوه دنیا را و آنچه در دنیا
 می بینم آنگاه هم درین محل فرمود که در حلاوت طاعت مرید بود فرمود که مریدان را در طاعت
 حلاوت آنگاه پیدای شود که او در طاعت خیرم و شادان باشد از آن شادی او را حجاب کند
 بعد از آن هم درین محل فرمود که کترین درجه عارف آنست که صفات حق در وی بود آنگاه فرمود
 وقتی را به بصری رح در غلبات شوق بود گفت ای اگر بدیل خلق مرا با تش سوزند و من مصیبت
 از آنجا که دعوی محبت ست هنوز هیچ نگرده باشم و اگر گناه من همه خلق را بیا مرزد از آنجا که عفت و
 رافت در محبت است هنوز بیس کاری نباشد بعد از آن همدین محل فرمود که در نه سب اهل سلوک
 عجب آوردن بر یک یکی از گناه است آنگاه فرمود بلکه از گناه بد زیرا چه توبه او محصیت یکی ست از

طاعت هزار معنی عیب بدتر از گناه است آنگاه فرمود که کمال درجه عارف در محبت حق آنست که
اول برخود نور دل نماید یعنی اگر کسی بروی بد عوی آید آنرا بقوت کرامت ملزم کند بعد از آن بین
محل حکایت فرمود که وقتی برابر شیخ اوجده کرمانی و شیخ عثمان هارونی رح طرف مدینه مسافر بودم
در شهری رسیدیم که آن را دمشق گفتندی پیش مسجد دمشق دوازده هزار انبیاء را روضه است چنانچه
روا بری آید زیارت انبیاء کردیم و بزرگان آنجائی را در یافتیم چنانچه روزی در مسجد دمشق نماز
و شیخ اوجده کرمانی و شیخ عثمان هارونی رح و غیری بود و او را محمد عارف گفتندی از حد در بزرگ
بود و از حد و اصل بود و در پیشی چند بار بر دی نشسته بودند حکایت دین بود هر که دعوی چیزی
بکنند تا آن را میان خلق اظهار کنند که بدانند آن عرض عودی بر محمد عارف بود و محمد عارف
می گفت که فرمای قیامت درویشان را عذری خواهند خواست یعنی عذرت خواهد بود و تو اگر آنرا
حساب نمایی آن مرد را دشوارند گفت این سخن در کدام کتابست خواهد محمد عارف را نام از کتاب
یا نه روزمانی سر در مراقبه کرد و در کشف محبت آن مرد گفت تا مدتائی درست بنزد من بماند که گفت هر چه
بندگان خدا را بتائى آن محقق میش آن بر دیدار تا به بیند بر فور فرشتگان را فرمان شد آن محقق که
در آن آن سخن بود آن مرد را نمودار کردند برخواست اقرار کرد و سر و قدم آورد گفت اینک مردان
خداى تعالیان سخن درین کشید که هر که درین مجلس است چیزی کرامت نماید بر فور خواجہ عثمان هارونی رح
دست در زیر صلا کرد و شتی تنگمای بزر برون آورد و در پیشی حاضر بود و او را داد که بر و حلوا برای
درویشان موجود کن همین که شیخ عثمان این کرامت نمود شیخ اوجده نزدیک چوبی نشسته بودند
دست بروی زود بفرمان خدای تعالی آن چوب زر گشته بود و بعد از آن دعا گو بماند و سالیان
پیر خود نموانستم که چیزی اظهار کنم بر فور شیخ عثمان هارونی رح سوی من کرد گفت شما چرا هیچ
سخن گفتید در پیشی بود که اگر شکلی اثر کرد از ششم می گفت بر فور دعا گو دست دراز کرد و از زیر گیم چهار
قرص جوین کشید حاجب آن درویش پرباب کرد آن درویش و خواجہ محمد عارف بر زبان بارک
را اند که درویش را تا چندین وقت تابا شد او را درویش نتوان گفت تا آنگاه فرمودی که از بزرگان بود

او گفتی چون دنیا را بشنم گرفته و نزدیک خلق گرفته خدای را بر مخلوق اختیار کرده چندان محبت حق
 پیش من مستولی شد بلکه وجود خود را نیز دشمن گرفته دعات انبیان بر دوشتم انس بقا و طاعت
 حق دوشتم بعد از آن فرمود که در سلوک آمده است که زود قیامت نوعی از عاشقان را فرمان
 شود که در بهشت فرستند ایشان گویند که بهشت را چه کنم بهشت کسی را بده که از برای بهشت ترا
 پرستیده اند آنگاه خواهد فرمود که روی چون برضا خود کسی را بپسند آن کس بهشت چیست
 بعد از آن این اشاره فرمود اگر تو انید سر قبا اول باز روید تا بدین حدیث رسید و اگر چه چشم
 زهید پا دست که بر بنامی برد آنگاه خواهد چشم پر آب که دمای می بگریست گفت درین راه بسیار
 مردمان را عاجز گردانید بسی عاجزان را ببردی رسانید آنگاه هم درین محل فرمود که گناه شما را
 چنان زیان ندارد که بجز منی و خوار داشتن برادر مسلمان را بعد از آن فرمود که در پیشی بود و از حد
 بزرگ یکی از فاضلان حق او گفتی که اهل دنیا در راه دنیا معذرت اهل آخرت را مسرور اند و مسرور
 بدوستی حق و اهل معرفت را نور علی نور و این بهتری است که اهل سلوک دانند عبادت اهل معرفت
 پاس انقباس است آنگاه فرمود که چون عارف خاموش باشد مراد آن باشد که با حق سخن میگوید
 و چون چشم بر هم بند طلب کند سر بر ندارد تا مگر اسرافیل صور نداند از بسیاری طلب که با عبادت تعالی
 مشغول دارد و بعد از آن فرمود که خواجه ذوالنون مصری روح گفتی که علامت شناخت حق تعالی
 که خشن او خلق و خاموش شدن در معرفت است آنگاه همدین محل فرمود که وقتی شاه شجاع
 کوانی روح را پرسیدند که چند سال است زیر آیه چون شناخت خدا تعالی آمد نفرت او خلق آمد
 بعد از آن فرمود هر که خدای را شناخت اگر او از خلق عزلت نگیرد چنین پیدا که در وی نیست
 آنگاه همدین محل فرمود که عارف کسی بود هر چه از درون او بود و همه از دل خود برد تا بگانه شود
 چنانچه دوست بگانه دوست حق تعالی از وی هیچ دریغ ندارد و او بر خود دهر و دهر و دهر و دهر و دهر
 نایز آنگاه بر لفظ مبارک اند که کمالیت عارف سوختن باشد خود را در راه دوست بعد از آن فرمود که
 اگر فردای قیامت کسی که از محبت در صدق پیشتر بود و شود پیش او را زهر بود و نه علم بود و نه عمل

چون این کس فی همه باشد و این در در املی باید آنگاه فرمود که عارف چند از این معرفت گوید و
 در کوی دوست بگوید عارف بمعرفت نرسد تا معارف یابد و نیاورد و بعد از آن فرمود که از فریاد و اهل محبت
 هرگز نماند و با اشتیاق و شوق بسیار تا ایشان به مقام وصال ترسند زیرا چه فریاد عاشق تا آن
 زمان است که از مشاهد دوست دور است همین که بدولت مشاهده برسد گفتگوی از میان برخاست
 آنگاه این سخن بر لفظ مبارک را نهد که از چوینای آب روان آوازی شنوی که چگونه فریادی گفتن چنین
 که بریدم بپرسد ساکن می گردد پس چون عاشق بمعشوق رسد و فریاد نماند بعد از آن فرمود که
 شنیده ام از زبان شیخ عثمان باریونی رح که خدای زاد و ستانند یعنی بخوان که یکت مان در دنیا
 از دوی محبت باشد یا بود گرد و عبادت چگونه کنند بعد از آن هم درین محل فرمود که وقتی خواب
 عید الله خفیف رح بسو بکار دنیا مشغول شد یا داند که این خلاف دوست بود و گویند خورد تا که
 در حیات با شتم در دنیا هیچ کار که از دنیا تعلق دارد نظر ما کم آخر المهر بجاه سال رسیت وقتی کسی
 ایشان را مشغول بکار دنیا ندید آنگاه از دلوله عشق خواجیه بازیدید رح حکایت فرمود که هر صبح از
 نماز و او را فارغ شدی در یک پای ایستادی فریاد کردی وقتی این ندا آمد بگویم بتدل
 الارض یعنی بود آن ساعت که این زمین را پیچید و زمین دیگر پیدا آرند تا فراق بصال
 بدل شود آنگاه همدرین محل فرمود که وقتی خواجیه بازیدید رح در محراب بطاسم متوقفا بر دولت
 آمدند در عالم شوق اشتیاق افتاده فریادی کردند می گفت هر چند که در محراب نظری کنم می بینم
 عشق باریده است هر چند که خواستم که بایم بیرون شود نشد آنگاه فرمود که راه محبت راه است
 هر که در راه عشق دوست فرود شد نام و نشان از وی بر نیاید همدرین محل بر لفظ مبارک را نهد
 اهل عرفان بر زبان سخن دیگر جز بیاد حق نگردانند بعد از آن فرمود که کتیرین چیزی که بر عارفان
 پدید آید آنست که از مال و ملک تیرا کنند خواه چشم بر آب که در فرمود که حق نیست که بر در جهان
 در دوستی او بدل کنند هنوز اندک کرده باشند آنگاه فرمود که اهل محبت اگر محبت به خود ندارند
 آن قوم دارند که خفته اند و اگر بیدارند طالب مطلوب اند و از طلب کاری و دوستی باری

فاریغ اند خود مشغول مشاهده مشوق اند که معشوق خود داشت در مقابل مطلوب بطریق برخورد
 نگریست و در راه محبت کار طبعان است آنگاه فرمود که خواجیه منون محب روح فرموده است چون
 و لها را اولیا خود مطلع است از دلهای او و دید که با محبت و معرفت او متواضعند کشید بعد از مشغول
 گردانید پس بار کردن خاص بر توانند داشت که طالع مجاهدات و ریاضت یافت مجاهده آمد
 تعبد از آن فرمود که عارن آن بود که همه کند یکدم بدست آورد و عارن و محبت که ذکر خدا
 بگوید و همه عمر خود فدای آن دم کند اگر این چنین دم دریا بدارد اگر سالها آن دم در میان آسمان
 زمین بگوید بنیاد تعبد از آن فرمود که شنیدم از زبان پیر خود شیخ عثمان مارونی رح که اگر این
 راه خصلت بود حقیقت بدان که خدای تعالی او را دوست می دارد و اول آنکه سخاوت چون
 سخاوت و دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و ثواب چون تواضع زمین تعبد از آن فرمود که
 اگر حاجیان بقالب گرد خدای طاعت کنند اما چون از آن مشاهده غافلند نخواهند و اهل است
 و عاشقان این راه بقلب گرد و عرش حجاب عظم طاعت کنند چون خبر از آن مشاهده دارند
 زیرا که کنند و بقاء خواهند آنگاه فرمود و محبت میان اهل سلوک علمی است که صد هزار علمای خود
 که دارند و فرزندان علم ایشان خبر ندارند و در زیر نیر طاعتی است زاهدان را از آن خبر نیست
 و غافلند و آن سری است که بیرون این دو عالم است و این را ندانند مگر اهل محبت اهل
 عشق آنگاه فرمود که چون این کسی درین هر دو عالم ثابت گردد و آن را بداند پس او را
 هرگز نه بیند تعبد از آن فرمود که این همه گفت و مشغله و حرکت که زاهد عشق و سلوک و طائفه
 عشق در وجود می آید این هر چه بیرون آید است اما چون درون پرده جای یابند
 خاموشی و سکونت و آرام پیدا گشت تو گوئی که هرگز آن شور و فریاد نبوده آنگاه فرمود که آن
 دلیران چندان نیست که خواجیه عاربت از حضرت دوست و عاشق است بر خود چون
 حضور آید چه جای گفتگوی است و فریاد چون خواجیه این فریاد تمام کرد دعا گو باز گشت و
 الحمد لله علی ذلک مجلس و هم روزه پیشین دولت پای بوس حاصل گشت کبری از

بزرگان و اصحاب سلوک حاضر بودند سخن در صحبت نیک افتاده بود بر لفظ مبارک رانند که در حدیث آمده است قال علیہ السلام للصحبة لو شئتمونی اثرکنند اگر بدی در صحبت نیکان بنشینند امید آن باشد نیک گردد و اگر نیک در صحبت بدان بنشینند بد گردد زیرا چه هر که یافت از صحبت یافت و هر که لغت یافت از نیکان یافت آنگاه فرمود اگر بدی چندی ملازم در صحبت نیکان باشد امید بود که صحبت نیکان در وی اثر کند دلیل بر نیک او باشد و اگر نیک در صحبت بدان چند روز ملازم باشد او نیز عموماً ایشان گردد بعد از آن همدین محل فرمود که در سلوک آمده است که صحبت نیک بهتر از کار نیک است صحبت بدان بدتر از کار بد آنگاه همدین حکایت فرمود که چون خلافت بصره خطا رسید بنی الله تعالی عنه او را بادشاه عراق در مصاف گرفتار آمد و او را پیش امیر المومنین عمر بن اودوند امیر المومنین عرض فرمود که اگر مسلمان شوی بادشاه عراق همه تو باشی و این ملک هم ترا ازانی ارم بادشاه عراق گفت که اسلام نخواهم آورد عمر فرمود رض اما ان الاسلام و اما ان اسیت یعنی که اسلام قبول کن و گرنه ترا بکشم بادشاه عراق گفت من اسلام قبول نمی کنم عمر فرمود رض تا بیایند و ایشان را بجزانند آن بادشاه در کیاست تمام بود و نیک دانایان چون این حال مشاهده کردند روی سوی عمر کردند و گفت من تشنه ام بگو تا مرا آب دهند آنگاه کسی عمر فرمود آب بدهند آب در آوند شیشه آوردند آن بادشاه گفت من درین آوند آب نخورم عمر فرمود که بادشاه است برای او در آوند زرد یا فخره آب بیارند همچنان کردند هم نخورد و گفت مرا آب در آوند گلی بیاورید آب در کوزه گلی آوردند بدست او دادند روی بسوی عمر کردند و گفت با من عهد کن تا من این آب نخورم تو مرا نشی عمر فرمود که من عهد کردم که شتم این آب نخوری آن بادشاه بر فرزند آب را بر زمین زد و کوزه شکست و آب ریخت آنگاه عمر گفت که تو با من عهد کردی تا من این آب نخورم تو نکشم عمر کیاست و تعجب ماند فرمود که اما ان و ادم بعد از آن او را در مصاحبت مردی فرمود که آن یار در غایت صلاحیت و ریاست بود چون بادشاه را در صحبت آن یار بردند صلاحیت آن یار بر وی اثر کرد جانب عمر پیام فرستاد که مرا پیش خود طلب کن تا ایمان ارم عرض او را پیش طلبید اسلام عرض کرد او مسلمان شد چون

اسلام آورد عمر فرمود که اکنون ملک عراق ترا می دهم آن بادشاه جواب داد که مرا ملک را نمی آید
 مرا از ملک عراق یک دیوی خراب بده در وجه معاش من کفایت باشد عمر قبول کرد و کسان خود را او
 عراق فرستاد و جمله ملک عراق را تفحص کردند و پنج دیوی خراب نیافتند عمر بادشاه عراق را بصورت حال
 باز گفت که در ملک عراق پنج دیوی خراب نیست بادشاه گفت که مقصود من آنست که ملک عراق
 چنین آبادان و معمور و تسلیمی کنم اگر بعد از این پنج دیوی خراب شود و فدای قیامت عهده جواب
 خدای عمر باشد من بعد از آن چشم ترا پای کرد که زهی گویا است آن بادشاه که از جدمردان و آنگاه
 فرمود که شنیدیم از زبان شیخ عثمان بارونی رح که مروم متقی اسم فخری گرد فرمود که آن زمان که
 فتنه دست چپ او تا هشت سال بروی ای پنج تنوسید آنگاه فرمود که عارفان حق باشند که از حق
 پنج چیز باز نگیرند بعد از آن فرمود که بر هر عارفی که تقوی با او صحبت نیک کند حقیقت بدانکه در درون او
 محقق حرام می خورد آنگاه فرمود که روزی از خواجہ سعید بغدادی رح شنیدم که بطریقت محبت سپید
 که شوق ثمره محبت چیست فرموده که ثمره محبت آن بود که از آن حق تعالی سروری رسانیده از آفتاب
 پدید آید و بقدر آنکه بنده را از دور ماندن و از راندن می ترسد اما هر که حق را دوست دارد و بهشت را دوست
 ندارد و گرد آنگاه خواجہ سعید الدین ادام الله تقواه بر لفظ مبارک راند که محبت در میان اهل سلوک
 و اهل محبت آنست که مطیع باشند و می ترسند که نباید بر اند بعد از آن همدین محل فرمود که در کتاب
 محبت نوشته دیده ام بخدا و خود مولانا شرف الدین رح صاحب شرع الاسلام بود که وقتی خواجہ
 شبلی رح را پرسیدند که چندین طاعت و ریاضت که تو داری و پیش فرستادی خوف چندین حرمت
 خوف من از هر دو چیز است اول آنکه می ترسم که نباید مرا از خود برانزد که گوید که مرا نمی ستای دوم از
 ترس که بوقت مرگ اگر ایمان خود بسلامت برم کاری کرده باشم و اگر نه جمله اعمال و طاعت ضائع
 کرده باشم بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی بخداست خواهی شبلی رح مردی روی بر زمین نهاد پس
 سوال کرد از مسئله محبت و هر چه فراموشی آمد پرسید چنانچه سوال کرد که علامت شقاوت چه بود فرمود
 آن آنست که معصیت کنی و امید داری که قبول خواهد بود این نشان شقاوت است آنگاه پرسید

اصل در بیان عارفان چیست گفت آنکه پیوسته خاموش باشند و در اندوه بودند که فضیلت عارفان
 همین است آنگاه همدین محل فرمود که عزیزترین چیزی که در جهان است چه چیز است فرمودت چیت
 اول عالمی که سخن او از علم خود بود و دوم مردی که او را طبع نبود سوم عارفی که پیوسته صفت دوست کند
 بعد از آن محل فرمود که وقتی خواهی ذوالنون مصری روح در سجده لکری با اصحاب طریقت نشسته بودند
 در محبت می گفت صوفی از میان مجلس سوال کرد که صوفیان و عارفان را اگر گویند خواهی ذوالنون
 مصری گفت که صوفیان و عارفان آن طائفه اند که دلهای ایشان از که درت بشریت آزاد
 شده اند و از بهای دنیا و حجب اوصاف شده باشند پس چون چنین شوند در درجه اعلی با
 حق بیارامند و از حجاب مخلوقات خالق را بگریزند و از غیر دوست بر مندا نگاه مالک شوند نه ملوک
 آنگاه فرمود که تصوف رسوم است و نه علوم و لیکن با نفاس اهل محبت و شایع طبقات را به اهل طاعت
 است که مخلوق با افعال الله زیرا چه از خلق خدای بیرون آمدن نه بر رسوم دست دهد و نه معلوم
 آنگاه فرمود که عارف دشمن دنیا است و دوست مولی از سبب تبارک او که در دنیا دارد و هر چه
 غل و غش و حسد است خبر ندارد بعد از آن پرسیدند که عارف را اگر چه بسیار باشد فرمود که آری آقا
 چنانچه در راه بود چون بقائت قوت رسید و نلیقه وصال چند گریه را نل شود آنگاه فرمود که طاعت
 را عارفانند که ایشان را دوستی حق خاموش گردانیده است که در عالم هیچ چیز از موجودات
 نیست و بی دانند که در عالم چیزی موجود است یا نه و ایشان را طائفه فصحا و ملها اند و در نظر
 بعد از آن فرمود که هر که دوستی حق در دل بود و جان او قرار گرفت پس او را واجب است که هر دو
 سرای را بگری بنید و اگر نه بنید عاشق صادق نباشد آنگاه همدین محل فرمود که وقتی او در عالم
 را دیدند که از درون صومعه چشم بسته بیرون آمد با ستاد در پیشی بخدمت حاضر بود سوال کرد که
 چیست که چشم بسته ای فرمود که امر و زجیل و پنج سال است که چشمم را بسته ام تا به خدای تعالی بگری
 نظر کنم زیرا چه این محبت نباشد که دعوی دوستی خدا کنم و نظر بگری کنم یا کسی پیوندم بعد از آن
 فرمود که بزرگی بود از وی شنیدم که فردای قیامت حق تعالی بفرمایا اعمال او را سلاطه کنند

و از اسباب آن که چون او را برگزید و اختیار کرد پس بر او دارند که میان ایشان در آیند بود و
احتمال نکنند که ایشان را در هیچ کاری راحتی بود الا که بدو بعد از آن فرمود که خواجها بود معیه بخواهد
گفتی که چون سجاده تعالی خواهد که بنده را از بندگان خود دوست گیرد محبت خویش بروی ستونی
گرداند یا دیگر چون مردم چنین شود پس دوست او را در سرای فردا نیت فرود آورد تا باقی مانع
بعد از آن فرمود که چون عارف بحق رجوع کند و تعلق بدو بود و در منزل قرب ساکن گردد و بعد از آن
چون او را پرسند که کجا بودی و چه خواهی او را هیچ جوابی غیر از این نیست که گوید با الله خیرین محل
فرمود که اگر پرسند که من شریح الله صوره چیست باید گفت که چون عارف را نظر بر عالم وحدت
و جلال ربوبیت افتد نا بینا شود تا بغیری نظر نکند آنگاه فرمود که وقتی در بخارا مسافر بودم مردی
دیدم از حد مشغول آنا نا بینا پرسیدم که ای خواجها چه چند مدت باشد که شما نا بینا شده اید فرمود آنجهان
بود چون در دوستی کار من کمالیست رسید و نظر بر وحدانیت و جلال عظمت اتماد آن گرفت و در
نشسته بودم بغیری در نظر آمده پیش این حالت آواز داد که ای مدعی دعوی محبت ما کنی نظر
بر دیگری کنی همین که این آواز شنیدم چنان شرمند شدم که گفتن بر زبان نیاید مناجات کردم
آهی دیده که بغیر دوست بنید کور باد هنوز این سخن نیکو نگفته بودم که هر دو چشم نا بینا شدند بعد از آن
فرمود که چون حق سجاده تعالی آدم عم را بیا فرید او را فرمود تا در نماز شود یعنی در قیام باشد
دل در صحبت پیوست و جان بمنزل قرب قرار گرفت و سر بر وصلت رسید و آفرینش
آویسان در عالم همه از برای این بود آنگاه فرمود بزرگی بود از بندگان طریقت هر بار بر سر سجده
نماوی و در مناجات این گفتی که آهی مرا چون فردای قیامت بر انگیزی تا بینا بر انگیز گفتند
این چه دعاست که تویی کنی گفت آن کس که دوست را بنید نباید که فردای قیامت بر گیری
دیده شود و آن از دوستی نباشد بعد از آن حکایت در پیشی افتاد که در پیشی اینست هر آنکه
که بیاید او را محروم گذارد و اگر گرسنه باشد طعام سیر خوراند و اگر برهنه باشد جامه نفیس در بر او
کنند و باید که همه حال آن کس را محروم گذارد و از حال او بیرون باشد که همین است آنگاه فرمود

و قتی دعا گوشتیخ عثمان بارونی در پیش مسافر بودیم شیخ بهاء الدین بختیاراوشی راویانم
از حد در بزرگ بود و یکی از او اصلمان حق مشغول بود اما در خانقاہ آن درویش رسم بود بے
ہر آغیزہ و دودندہ کہ می آمدی محروم از خانقاہ ایشان زرقتی واگر بہنہ بیامدی جامہ نصیبش
بر و ادبی و ہوشونیک نداده بودی کہ جامہ ہای دیگر از عالم غیب بر سیدی آنقرض چند روز
بخدمت ایشان ملازمت کردیم و آن درویش فرمود کہ آن نصیحت این بودای درویش
ہرچہ ترا پیدا شود در راہ خدای تعالی بہی و فلو سی نگاہ نداری و طعام بہندگان خدای
برسانی تا تو از دوست باشی آنگاہ فرمود کہ ای درویش ہر کہ نمت یافت ازین یافت بگردان
ہم دین حکایت فرمود کہ در پیشی بود از حد فقر اما اورا رسم بودی اگر چیزی از محتاج بروی
رسیدی ہمہ را برویشان دادی و آیندگان را نیز نصیب کردی و خود در خانہ گذرانیدی
چنانچہ وقتی دو نفر درویش صاحب ولایت بر سر وقت اورا رسیدند آب طلب کردند آن درویش
اندر بون رفت و دوان جوین موجود بود کوزہ آب پیش آورد کہ آن درویشان گرسنہ بودند
و دمای آن تناول کردند و آب بخوردند و روی بیکدیگر کردند کہ این درویش کار خویش کرد
ما را نیز می باید کہ یکی گفت دینار دہم دوم گفت اوسبب دنیا این در ضلالت افتد آنگاہ کرد
کہ درویشان بختشدگانند دنیا با آخرت دادیم دعا کردند بگذشتند آخر حال آن چنان درویش
کامل مہل شد کہ روزی در مطبخ او ہزار سن طعام موجود شدی کہ خلق خدای را خورانیدی
بعد از آن فرمود کہ در راہ محبت عاشق کسی بود کہ از ہر دو کون دل خود بریدہ گرداند آنگاہ خواہ
فرمود کہ محبت چار معنی دارد یکی بردوام ذکر خدای بدل و جان شاذ بودن دوم آنست کہ
عظیم گرفتن بذر کہ حق سوم آنست کہ اشتغال کردن و آن قاطع باز زیدن چہارم بر خود گردیدن و ہوش
غیر اوست چنانچہ در کلام اللہ فرمان دادہ است قل ان کان اباؤکم و اناؤکم و اخوانکم
و ازواجکم اتخ و صفت مہمان ست کہ بہ محبت ایشان برین معنی اختیار بود بعد از آن بر چہار معنی
روندگی محبت دوم عطیت سوم جہا چہارم تطہیم آنگاہ فرمود کہ در محبت حق صادق کسی ست کہ

از مادران و پدران و فرزندان و برادر و برادر بوی خدای و رسول خدای گردد و آن از همه
 کس بیزار باشد بن محبت آن کس است که بر حکم نص کلام الله رود و بدوستی حق صادق باشد
 بعد از آن فرمود که ایشان عارفان عاشق بی نیازی بود و ایشان همچنان بوقت چاشت آرزوست
 آنگاه فرمود که وقتی خواجہ حسن نصیری روض را پرسیدند که عارف کجاست گفت کسی از دنیا احوال
 کند و هر چه باشد در دوستی حق ایشان کند آنگاه فرمود که خصلت عارفان اخلاص است در محبت آنگاه
 فرمود که عزیز تر چیزها در جهان اینست که درویشان با درویشان بنشینند و هر چه در خاطر باشد بگوید
 گویند و صفا گویند و بدترین چیزها اینست که درویشان از درویشان جدا گردند پس یانی که
 از عاری خالی نیست بعد از آن فرمود که دوستی خدای بچہ توان کرد و فرمود که دشمنی آن چیزها
 که خدای تعالی بدشمنی گرفته است از دنیا و از نفس بعد از آن فرمود که عارف در محبت کامل
 شود و فرمود وقتی که گفتگوی از میان بر خیزد چنان شود که یا دوست ماند یا او بعد از آن بر
 اعتدال مبارک راند که صادق در میان عارف دوست که در ملک او هیچ چیز با نیا شد و او در
 ملک کسی نباشد آنگاه ہم برین محل فرمود که وقتی خواجہ سمون محب روح شمع در محبت می گفت
 مرغی از هوا فرود آمد بر سر او نشست پس چندان متقارن و باز در دست او نشست باز در کنار
 او نشست پس چندان متقارن بر زمین زد که خون از متقارن او روان شد پس بنفقا و جان باو
 چون خواجہ این فوائد تمام کرد مشغول شد خلق و دعا گو باز گشت الحمد لله علی ذلک
 مجلس با و در روز چهارشنبه دولت پای پوس میسر گشت مولانا بابا و الدین
 صاحب تفسیر حاضر بود و شیخ احمد کرمانی و چند نفر درویش حاضر بودند و سخن در توکل عارفان
 افتاده بود و فرمود که از توکل عارفان آن است که توکل ایشان جز خدای تعالی بدیگری
 نباشد و اتفاقات هیچ کس نه آنگاه ہم درین محل فرمود که متوکل در حقیقت اینست که بیخ
 و موت خلق نه کسی را شکایت کند و نه با کسی حکایت آنگاه ہم درین محل فرمود که مہتر
 ابیہم خلیل با عم مہتر جہر ل عم گفت حاجت داری گفت بونہ زیر پاچه از نفس خویش

غائب بود اما با حق تعالی بمحض رباططن حاضر بود بعد از آن فرمود که اهل توکل را اوقات است
در غیبات شوق اگر دوران ساعت ایشان را در نه ذره کنند و یا ایشان را با علم مخرج کنند و
بالت ایشان را بگرداند ازین جمله ایشان را خیر نباشد بعد از آن فرمود که توکل عارف برین
نوع بحث بود که متحیر باشد در عالم سکر بعد از آن فرمود که خواجیه بنید سحر را پرسیدند که عارف کیست
گفت آنکه دل را بریده گرداند از همه چیز اول از علم دوم از عمل سوم از خلوت یعنی تا ازین چیز
بریده نگردد آن در توکل ثابت نیست بعد از آن فرمود بزرگی از علامت عارف پرسیدند
فرمود که عارف کسی باشد که در راه عشق جز بختی بدیگری نپسندد بعد از آن فرمود که شنیدم از
از بزرگی که شوقی چند چیز است تا آن زمان که در عارف آن نبود عارف نتوان گفت اول
دوست گرفتن مرگ است در وقت راحت و آتش گرفتن بزرگ مولی و بهیتر شدن در وقت
آمدن دوست و طرب آمدن در وقت تفکر خاص ساعتی که نظار و بر حق بود بعد از آن فرمود که
شنیدم از برادر م شیخ شهاب الدین عمر محمد السهروردی رح که پسندیده تر ازین دو چیز در دنیا
عنایت اول صحبت فقرا دوم حرمت اولیا بعد از آن سخن در توبه افتاد بر لفظ مبارک را ندکه
توبه چند مقام دارد اول دوز بودن از جاهلان و ترک گرفتن از باطلان و روی گردانیدن
از مشکلات و در رفتن بر محبوبان و شتافتن بخیرات و درست کردن توبه و لازم همه توبه و
اینکه کردن مطالب کردن غنیمت و تصفیه قوه آنگاه هم درین محل فرمود که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ضعیف ترین مردمان آنست که قادر بود بر ترک گفتن بعد
از آن فرمود که قرار گرفتن درین راه دو چیز است یکی ادب عبودیت و تعلیم حق معرفت
بعد از آن هم درین محل فرمود که وقتی شیخ ابوبکر شبلی رح را پرسیدند که شوق بالاتر محبت چیست
ویرا که شوق از دین و آنگاه حکایت فرمود آوازه عقی آوتم بر آمد جمله خیر یا نگر میسند که سیم و
رحم تعالی با ایشان وحی کرد که چرا با آدم نه نگر میسند گفتند ما بر کسی که بر تو خاصی شود نگریم
حق تعالی فرمود بعزت و جلال من که نیت شما دهر چه در شما بود بر دست ایشان آشکار کنم

و فرزندان او را خادم شما کنیم بعد از آن فرمود که چون محب و دعوی ملکیت کند از محبت بنبیند
 بعد از آن هم درین محل فرمود که محبت و دعوی و فاسد با وصال و حرمت باطل از وصال و
 حرمت وصال از مشاهده فقر محبت است که نگاه دارد و ستر خود را و گوش دارد و نفس خود را بگذارد
 نماز فرایش بعد از آن فرمود که وقتی خواجہ جنید روح را پرسیدند که رضای محبت چیست فرمود
 آنکه محبت دفعی و موقت و مملکت و بیست و هشتاد و نود و یک و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه
 بعد از آن هم درین محل فرمود که اول چیزی که بر بنده فریفته گردید چیست گفت معرفت
 و ما خلقت الجن و الا انس الا لیعبودن آنگاه فرمود که حق تعالی پنهان کرده است چیزی را
 را در هر چیزی از او که خویش بعد از آن فرمود که در محبت اسرار و لیا آمده است که حق تعالی
 چون مجتبی را دیده گردید با نواز خویش آن رویت چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و آله و سلم نظر کرد حق را دید باقی ماند چون حق بی زبان و بی کام و بی مکان از محبت
 آنکه حضورت در مکان از اوصاف مجرد گشت با و صفات حق تعالی آنگاه فرمود که دروای تیار
 انما و صدق عاشقان را از صدق محبت می گرداند سوال کنند و اگر کسی ازین عاشقان
 که دعوی محبت کردند صادق و ثابت نه آیند شرمند گردند که روی خود میان مجتبی نشاندند
 پس نما آید که این عاشقان صادق نه بودند و او را از میان عاشقان دور کنند بعد از آن
 بر لفظ مبارک را اندر اهل محبت کسانی اند که بواسطه استاد و محن دوست می شنوند که الحارثیه
 حسن مطلق بر بی بینی دل عاشق نشود و مگر محن حق بعد از آن فرمود که صاحب محبت چون بمیرد
 شود در مرد می نشیند آنگاه فرمود که در باوید درویش را دیدند که مرده است و می خندد و پرسیدند
 که تو مرده چه می خندی گفت محبت خدای چنین بود بعد از آن هم درین محل فرمود که ذل
 آن بود که از حال خود فانی بود بشا هده دوست باقی و حق تعالی مستولی در اعمال او بود
 او را بخود هیچ اختیار نبود و ماعش قرار نه این راه آمد سلیم را فرمود که روزی مالک نیاز را
 پرسیدند که ملازمت کردن پروردگار دوست الیه چگونه بود فرمود هر که ملازمت کند پروردگار

دوست الهیه در وصول محال آید یعنی درصال بعد از آن فرمود که ز راه بحر برآید و از آن
 که روند که فاضل درین اعمال کدام است گفت فاضلترین اعمال عمارت اوقات است هر که
 دعوی بزرگی کند او را هنوز مرادی از اندوه است پس او دروغ زن بود و دعوی بزرگی
 است که او از مرادات خویش فانی گردد و بر ادق باقی شود و نامش آن بود که نهاده بود
 حق تعالی او آن بود که دوست گوید پس او جواب نگوید مگر از بندگی زیر اچه اهل محبت را
 نه ام است و نه رسم و نه جواب آنگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام خواجه عثمان بونی
 که اهل عشق جز دوست بدگیری مشغول نشود زیرا چه هر که بغیر دوست شاد شود و بچله اندوه نزدیک
 بود و بکن که در خدمت دوست آتش نگیرد و بچله وحشت نزدیک بود هر که غایب از محبت دوست
 ندارد او هیچ و هیچ است بعد از آن فرمود که عارف کسی بود که چون با مراد بر خیزد از شب یاد
 بنده بعد از آن فرمود ادام الله تعالی چه چشم رآب کرد فرمود که ای غافل توشه بسیارین سفر را که
 در پیش داری یعنی مرگ را ساخته باش بعد از آن فرمود که اهل محبت طالع اند که در میان ایشان
 و در میان حق هیچ جای نیست بعد از آن فرمود که عارف در محبت کسی است که هیچ چیزش
 عجب نیاید زیرا چه تسلیم دعوی در یک چیز نشود وقتی که از دست داد و بدو آنگاه فرمود که فاضلترین
 اوقات اینست که از غایب و بواس نفس رسته باشی و مردمان از خلق بر توسته باشند پس گفت
 هر که محبت داد اندوخته را و حشمت نهند او فریفته شود آنگاه فرمود که عارفان می گویند که چنین
 نوعی است که بنده بدان متور گردد و در احوال خویش پس آن برسد بر چه چنان و در میان این
 فرمود که اصل آدمی از آب است و خاک پس کیسه آب بر روی غالب است و لطفت و ریاضت بید
 جان اگر بعنف کشد تشنج گردد و او بمقتضی و نرسد کسی که خاک بر روی غالب گردد و لا بد از این یک
 نیاید بوقت سخت پایی و سخت تاملی را شاید آنگاه هم درین محل فرمود که چون حق تعالی خواست
 که آب را بیا فرید از هر لوان چون او گیرد و از طعام طعمه او گردد چون الوانها بیاخت از لوان
 آب گشت ازین معنی کسی آب نداشت و چون همه معلوم را بیاخت طعمه آب بخت از خوردن

لذت و حیا یا بند اما از لذت خبر ندارد و چون من الما و کل شیء حی تکیه از آن بجهت خواج
 در پیشانی حاضر بود و پرسید که مجنون کیست گفت آنکه همه در آغاز عشق تا چیر گردد دوم و سوم پیدا
 شود گفت بقا و وفا چیست گفت بقا حق است گفت تیرید چیست گفت صفات محبوب
 بدل و صفات محبت بنشیند فاذ انا جئیمه کنت که سمعنا و کبراً فرمود که در میان بودم از بزرگ
 شنیدم که تو بپای محبت بر سه نوع است اول ندامت است دوم بزرگی معاصیت سوم خود را
 پاک کردن است از مطلق و خصومت بعد از آن فرمود که علم چیزی است محیط و معرفت چیزی است
 او محیط پس خدا کیاست یعنی علم خدای راست و معرفت را هر دو محیط باشند آنگاه فرمود که وقتی
 عارفی را بهر خالص نبود هیچ فعل او صافی نبوده آنگاه فرمود هر کسی را دوست داری بلا بر سر
 او بارانی آنگاه فرمود که تو به نفع و سه چیز است در میان اهل سلوک اول کم خوردن از
 هر روز و دوم کم گفتن از هر طاعت سوم کم گفتن از هر دعا اول خوف دوم رجا سوم محبت
 پس در ضمن خوف ترک گناه است تا از آتش نجات یابی و در ضمن رجا طاعت کردن است
 تا در بهشت و منزلت برسی و در حیات ابد باشی و در ضمن محبت اجتماع و فکر با کردن است تا
 رفقای حق حاصل شود و گفت که عارف در محبت کسی است که هیچ چیز را دوست ندارد مگر ذکر
 حق گفتن چون خواج درین فواید رسید چشم پر آب کرد فرمود مسافر می شوم جای که دفن ما
 خواهد بود یعنی در اجیر می روم هر کسی را وداع کرد دعا گو پر ابر در دست و دما به در راه بودیم
 بعد از آن در اجیر رسیدیم و آن روز را جمیع از آن هندوان بود سوره زهر و مسلمانان چنان نبود
 چون قدم مبارک خواج آنجا رسید چندان اسلام ظاهر شد که آن را حمد بنود الحمد لله علی کل
 مجلس و و از **مسموم** روز نهمین مجلس آخرین همین بود در مسجد جامع اجیر دولت پایا
 حاصل شد و در ایشان و عزیزان اهل وضع و مردان برابر بود ندخن در حکایت ملک الموت بود
 بر لفظ مبارک را ند که دنیا بی ملک الموت چه نیز و گفتند چرا گفت از آنکه در حدیث مسطور است
 قال انبی علی الله علیه و آله وسلم الموت جبرئیل انی انکیت مرگ بی است که دوست را بدوست

می رساند آنگاه فرمود که دوستی آنست که اولیای یاکوینی که دلبای آفریده شد مخصوصاً از برای
 آنکه تا اگر دشمنی که طواف کند که در کتاب محبت آمده است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای
 بنده من چون ذکر من بر تو غالب شود من عاشق تو شوم و عشق بمعنی محبت است آنگاه
 فرمود که عارفان آفتاب صفت اند بر جللی عالم می تابند که از انوار ایشان همه عدد باقی
 چون خواص این فوائد تمام کرد دیگر است فرمود که ای درویش ما را که اینجا آورده اند درین ما
 اینجا خواهد بود میان چند روز ما سفر خواهیم کرد شیخ علی سنجری حاضر بودند از افراد آن شد که خیال
 بنویس بر دست شیخ قطب الدین بختیار کاکلی مایه تاد در دلی رود که خلافت او را دادیم که دلی
 مقام اوست بعد از آن شمال تمام شد بر دست دعا گو داد روی بر زمین آوردیم خوان شد
 که نزدیک بیازد یک تر شد و دستار با کلام بر سرین برست خود نهاد و عصا شیخ عثمان با دلی
 و دلع در بر دعا گو کرد و مصحف و منکلا نیز داد فرمود این امانتی است از رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم از خواجهان چیست ما بار سیده است من ترا دادم و در آن کردم باید که چنانچه ایشان ما
 بجا آوریم شایسته حق این بجا آید تا فردای قیامت میان خواجهگان ما شربنده نگردانی ما
 سر بر زمین آورد و دو گانه نماز گذارد فرمود در دجای سپردم و ترا بمنزله نگاهت رسانیدم بعد از آن
 سخن فرمود که چهار چیز از گوهر نفس است اول درویشی که تو نگری نمایم دوم گرسنه را سیر گرداند
 سوم اندوگین که شادی نماید چهارم مردی که با او دشمن بود دوستی نماید آنگاه فرمود که مرتبه
 اهل محبت چنان است که اگر برین شب نماز گذاردی گوید که ما را فراغت نیست آنرا گردانک الوت
 می گردیم و هر جا که در مانده است او را دست می گیریم چون خواص درین فوائد بود دعا گو خوان
 سر در قدم کرد روان شود و خمیر روشن که در سخن بود بر فور فرمان شد بیا بر خاستم سر در قدم
 آوردیم فاخته خواند گفت روی خراشی و مرده شده باش باز روی بر زمین آوردیم باز خاستم در
 حضرت دلی آمد و سکونت کردیم جللی عالم از اهل صفه دامیه و جز آن بر دعا روی نهادند
 روز میان دلی گذشته بود که آینه پیامد خبر آورد که شیخ از روان کردن بیست روز در حالت بود

که بر حجت حق پویستند همان شب خاطر خواب بوس مصلّا بودم در خواب شدم خواب را بیدارم
گوئی در زمین عرش استاده کرده اند من سر نهادم و ازین بادرین کردم فرمود خدا تعالی
فرایم مرید و نزدیک گزویان و ساکنان عرش مقام داد اینجا می باشم علوم یتبانی و
فوائد سلوک در محمود نوشته شد الحمد لله علی ذلک

خاتمه و مسبق

الحمد لله والمنة که درین آوان فرتی توانان کتاب فیض الکتاب سعادت مآب نیکو سپایه دارین
بهتر ذخیره کونین شعور کمالات الصالحین حاوی مذاکره الکاملین الموسوم به دلیل العارفين
که دیدنش باعث حصول مرادات دلی و مقاصد قلبی است و مطالعه اش موجب
وصول حقائق سرمدی در مطبوع فیض شمع عالیجناب معالی القاب تعلیم کرام
را نور جنبشی نول کشور صاحب سی آلی ای - دام قیاله
واقع شهر کاشمیر در رساله الله عن آفات الدجور بار
اول در ماه رجب سنه ۱۲۸۹ مطابق شهر رجب الحرام
سنه ۱۳۰۰ بمطبعی و کوشش کاکمان مطبع
مذکور لیا س الطبع در بر
کشیده بقالب مطبع
در رسید
فقط

۲۳۳
۲۵



۲۹۲۳۵

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

۲۳۳

